



فصلنامه دینی و قرآنی مصباح
سال دوم، شماره سوم، زمستان ۱۴۰۰

- کهکشان نیستی، تذکره الاولیای ۱۳۹۹
- تطور نماز جمعه در طول تاریخ
- مردی از جنس نور
- دیپلماسی اسلامی در آینه‌ی قرآن کریم
- تجدید نظر در آرمان شایسته سالاری؟
- صدا، دوربین، دفاع مقدس!
- شعبان عبدالعزیز، صیادنت‌ها و آکسان‌ها



سومین شماره از مصباح را تقدیم می‌کنیم به روح پر فتوح امام خمینی (ره)

بنام خدا
شماره سوم
۱۳۸۱



@BasijSBU



آدرس دفتر نشریه:

تهران، بزرگراه شهید چمران، خیابان یمن، میدان شهید شهریار، بلوار
دانشجو، دانشگاه شهید بهشتی، ساختمان آی تی، حوزه مرکزی بسیج
دانشجویی پایگاه شهید شهریار



فصلنامه دینی و قرآنی مصباح، سال دوم، شماره سوم
زمستان ۱۴۰۰

صاحب امتیاز: بسیج دانشجویی دانشگاه شهید بهشتی

مدیر مسئول: محمد حسین بهزادفر

سردبیر: محمد حسین بهزادفر

صفحه آرا: بهاره اسکندری

طراح جلد: سید محمدرضا میرکاظمی

هیئت تحریریه:

علی قربانی، فاطمه خواجه، سید محمدمهدی آقامیری، امیر میری،
صبا گلنارکار، امیرحسین رحمتی، احسان گردابی، محمد عبدالله زاده،
محمد جواد کریمی، محمد حسین بهزادفر

فهرست

دیپلماسی در آینه‌ی قرآن کریم
صبا گلنارکار

۲۸ صدا، دوربین، دفاع مقدس
امیر میری

۳۰ صلح عافیت طلبانه یا نرمش قهرمانانه؟!
سید محمد مهدی آقامیری

۳۲ فرزند ارشد امام
فاطمه خواجه

۳۴ مردی از جنس نور
علی قربانی

۶ کهکشان نیستی، تذکره الاولیای ۱۳۹۹
محمد حسین بهزادفر

۸ حدیث شریف کساء، حدیثی از جنس نور
محمد جواد کریمی

۱۰ تجدید نظر در آرمان شایسته سالاری
احسان گردابی

۱۲ انسان کامل در نهج البلاغه؛ تقوا
محمد عبدالله زاده

۱۶ تطور نماز جمعه در طول تاریخ
احسان گردابی

۲۲ شعبان عبدالعزیز، صیادنت‌ها و آکسان‌ها
امیر حسین رحمتی

کهکشان نیستی، تذکره الاولیای ۱۳۹۹

محمد حسین بهزادفر

کارشناسی حقوق / دانشگاه شهید بهشتی

«دیوانه بودن که دلیل نمی خواهد؛ اصلا دیوانه کیست و عاقل کیست؟ اگر عقل آن است که رنج و غم دیگران در زندگی ات ناپدید باشد، همان بهتر که دیوانه باشی. اگر عقل آن است که عشق را پس می زند و طراوت هستی را از صفحه‌ی وجود انسان می زنداید، همان بهتر که نباشد و تو را دیوانه بخوانند...»

سنت تذکره نویسی برای عرفا و علماء در تاریخ فرهنگ و ادب ما رواج زیادی داشته است و در این حوزه، نمونه‌های تاریخی زیادی را می توانیم برشماریم. از مهم ترین این آثار، می توان از طبقات الصوفیه، از ابو عبدالرحمن سلمی نیشابوری و تذکره الاولیاء فریدالدین عطار نیشابوری نام برد. سنتی که در دنیای امروز شاید دیگر زیاد جدی گرفته نشود؛ اما هم چنان می توان به پویایی و جذابیت آن امیدوار بود وقتی که با قالب‌های مدرن نیز درهم آمیزد و مخاطب را قدم به قدم همراه خویش بکشد.

کاری که حجت الاسلام محمدهادی اصفهانی در کتاب «کهکشان نیستی»، با موفقیت آن را انجام داده است. کهکشان نیستی، رمانی است درباره‌ی زندگانی مرحوم آیتالله آقا سید علی قاضی رضوان الله علیه، که از زمان انتشار تاکنون علاوه بر مفصل و طولانی بودن و البته کمی گران بودن، با استقبال خوبی از جانب مخاطبانش روبه‌رو شده و چندین بار به چاپ رسیده است. هر فصل کتاب کهکشان نیستی را راویان مختلفی روایت می کنند که این مسئله بر جذابیت آن افزوده است. نویسندگان در مصاحبه‌ای با خبرگزاری مهر درباره ویژگی برجسته‌ی کتاب خود از لحاظ

ساختاری و محتوایی می گوید: «محتوای حرکت معنوی ساختاری را می طلبد که هم خوان فطرت باشد. اگر هدف این است که مخاطبان ما با محتوا ارتباط برقرار کنند، نیاز است تا کاری کنیم که آن‌ها خویشتن خویش را در ساحتی که قرار است در آن حرکت کنند، بیابند. یافتن خویشتن در ساحت سلوک الی الله یکی از قدم‌های مهم برای حرکت‌های معنوی است. معمولا ما از بیرون ناظر و شاهد و قاری احوالات اولیاء الهی هستیم و در این وضعیت به تعبیر امروزی‌ها نمی توانیم با ماجراهای فکری و حرکت‌های معنوی آن‌ها هم‌ذات‌پنداری کنیم. فرم کهکشان نیستی، برخاسته از فطرت و جبلت آدم‌هاست. ساختار و فرم به گونه‌ای طراحی شده که مخاطبان قدم به قدم با شرایط خودشان، شخصیت‌های مختلفی را که شاهد و ناظر یک بستر تاریخی بوده‌اند، مشاهده و با حقیقت آن‌ها هم‌ذات‌پنداری کنند. به عبارتی بهتر امید است مخاطب با این سنخیت پیدا کردن، به سمت حقیقت خویشتن حرکت کند.»

در عین حال کتاب، حقایق عرفانی و اصیل مکتب اهل بیت علیهم السلام را ساده‌انگارانه به مخاطب عرضه نکرده و آن‌ها را تنزل نداده است. نویسنده‌ی کهکشان نیستی معتقد است که بسیاری از نویسندگان عرصه‌ی دینی نظرشان بر این است که امروزه جوان‌ها دیگر کتاب نمی خوانند و حوصله‌ی مطالعه متون پیچیده را ندارند و ما باید همه چیز را برای آن‌ها ساده کنیم، اما این قلم، پیش از این که پذیرفته باشد که زندگی علامه قاضی و احوالات‌شان و حتی ساحت داستان را تنزل دهد، تلاش کرده تا مخاطب را دعوت به حرکت و مفاهمی که برخاسته از اعتلای فطرت اوست نماید و با پشتوانه‌ی آن معنویت مکنون در وجود هر کس، او را به مرتبه‌ای بالاتر از آن جا که قرار دارد رهنمون شود.

او برای بیان روشن تر مطلب خویش می گوید: «به نظر ساده کردن نباید به تنزل معنا ختم شود. کلام الله مجید در انزل

مراتب و در ساحت‌های هستی و طبقات وجودی آدمی به بهترین بیان نازل شده، اما ساختارش به گونه‌ای است که از پایین ترین درجات ایمان تا اعلی درجات موحدین با الفاظ و ساختار و چینش آن اتحاد روحانی در طبقات مختلف معنایی پیدا می کنند. بنابراین نوشتار باید واجد ویژگی‌هایی باشد تا افراد وقتی به مطالعه‌ی آن می پردازند به میزانی که روحانیت‌شان کشش دارد از آن بهره برده و با کمک آن یک پله به سمت بالاتر حرکت کنند. بنابراین هدفم این نبود که کتابی بنویسم که همه خوششان بیاید. در نوشتن مصر بودم که چیزی بنویسم که هر کس آن را مطالعه کرد، احساس کند در وجودش جنب و جوشی متعالی و روحانی برای حرکت به سمت عالم معنا ایجاد شده است. به خاطر همین تاکید ابتدای کتاب نوشتم که این اثر فاقد استانداردهای رمان است. اصولا من به مسئله‌ی نوشتن نگاه متفاوتی دارم. عمدتا هدف از نوشتن این است که در حد بضاعت به افراد معارفی ارائه شود که فکر و ایده‌ی سفر به حقیقت در نهادشان بیدار شده و عزم بر خودشناسی در آنها قوت پیدا کند.»

محتوای کتاب، علاوه بر نقاط فراز و فرود زندگی یکی از بزرگ ترین عارفان جهان اسلام و تشیع، حاوی عالی ترین مضامین معرفتی و عرفانی نیز هست. به اعتقاد نویسنده محتوای کتاب بر اساس مکتب «معرفت النفس» و همچنین داده‌هایی است که یا از میراث مکتوب استخراج شده‌اند یا سینه به سینه از اساتیدی که خداوند توفیق شاگردی آن‌ها را روزی فرموده است، به دست آمده است. نکته‌ی درخور تامل چینش این میراث در ساحت داستان بر اساس احوالات و سیرهای انسانی است. منظومه‌های وجودی انسان به ویژه در بخش نظری اش دوایری هستند که مرحله به مرحله احتیاج به توضیح و تفسیر و تفصیل دارند. در بخش محتوایی و عملی، ماجرا متفاوت است، اما در همین بخش

نظری که قابل ارائه از طریق صفحات کتاب است، تلاش گسترده‌تری را می طلبد و قویا معتقدم ما هنوز از نظر ارائه‌ی مکتوبات به نسل امروز کار خاصی نکرده‌ایم. من سعی کردم بحث شکست حصار زمان را در کتاب به شکل داستانی به تصویر بکشم. این که آقای قاضی منحصر در آن زمان نبوده و نیست و اکنون هم برخی افراد با ایشان واقعا ارتباط دارند که من آن‌هایی که با ایشان ارتباط دارند را دیده‌ام. در آخر باید

بگویم که به چشم خود دیده‌ام و معتقدم که کارخانه‌ی انسان‌سازی سید علی قاضی طباطبایی رحمت‌الله‌علیه، کار خودش را هم چنان مثل قبل انجام می دهد.»

کهکشان نیستی می تواند گام بلندی باشد برای مکتوب کردن احوالات بزرگانی که در همین سال‌های اخیر در میان ما زیسته‌اند و جای خالی عقاید بلند آنان و منظومه‌ی فکری و سبک زندگی والایشان در جامعه‌مان احساس می شود. امید که باب تذکره نویسی‌های جذاب، با محیط امروزی و برای مخاطب جامعه‌ی امروز، بیش از پیش باز شود و شاهد آثار جذاب تری در این عرصه باشیم.

گفتنی است کتاب کهکشان نیستی به قلم حجت الاسلام محمدهادی اصفهانی را انتشارات فیض فرزاد در ۵۵۵ صفحه به چاپ رسانده است و از کتاب‌فروشی‌های معتبر

سراسر کشور نیز قابل تهیه می باشد.



حدیث شریف کساء، حدیثی از جنس نور

محمد جواد کریمی

کارشناسی علوم سیاسی / دانشگاه شهید بهشتی

آن گاه بود که به اذن باری تعالی واسطه های خالق و مخلوق تحت کساء جمع شدند؛ آن پنج نفری که آیه تطهیر در شأن منزلت آن انوار به آن بیت نورانی نازل گردید که شامل دیگر اهل منزل خاتم النبیین نمی گردید و تنها آن پنج نفر را منظور قرار داده بود. در بدو آن حدیث شریف، شاهد مهر و عطوفتی مملو از ایمان به خدا که میان پدر و دختری است هستیم؛ ما فقط با عقل و بصر سطحی خود این رابطه‌ی عمیق را می توانیم درک کنیم که از ورود به عمق آن قاصر هستیم! این حس پدر و دختری تا به آن جا می رسد که پدر او را ام ابیها خطاب می کند؛ زیرا مرهم دردهای پدر بر اثر زخم زبان های نامسلمانان در صبح و شام بود! ام ابیها نام گرفت تا پیمبر به احترام او برخیزد و او را سرور زنان جهان بنامد.

احترام بی بدیل و عاشقانه‌ی فرزند به مادر در این حدیث بروز می یابد که به حق در سرور جوانان اهل بهشت، آن شیر جمل تجلی یافته است و این چنین می شود که با بهترین الفاظ مادر خود را خطاب قرار می دهند. و حتی احترام مادر نسبت به فرزند کوچک خود الگویی روشن و سرشار از عشق و یقین به مقام عصمت آن بزرگواران برای مسلمین به ارمغان می آورد که فرزندان با بهترین الفاظ و ارکان مورد خطاب قرار می گیرند و این حد از ادب و عظمت از وجود نورانی سرور زنان عالم تراوش می یابد و به دور از تصور نیست. و در آن لحظه است که پیامبر امت حضرت رسول اکرم شافعیین امت یعنی حسنین را به آگاهان و عاشقان اهل بیت عصمت و طهارت معرفی می کنند؛ می رسد آن موعودی

که فاتح خیبر در عین اشداء علی الکفار در برابر دشمنان؛ در هنگامه رسیدن به محضر بانوی عصمت شود رحماء بینهم که با قلبی آغشته به عشق الهی که رکن آن فاطمه سلام الله علیها است؛ و آن فاطمه ای که از شدت عبادت در محراب عبادت پاهایش متورم می شود و در عشق الهی مغروق می گردد. و عظیم ترین معرفی هادر فرازی از این حدیث شریف صورت می گیرد که حضرت خاتم النبیین، مولی الموحدین امیر المومنین علی ابن ابیطالب علیه السلام را برادر، وصی، خلیفه بعد از خود معرفی می کند؛ و این چندمین معرفی به طور رسمی است که یقین به ولایت را در قلب های مسلمین آگاه تر و مصمم تر می گردد. و در نهایت پنجمین نور از این انوار متعالی به جمع کساء می پیوندند و آن کسی نیست جز پاره تن رسول خدا، صدیقه کبری سلام الله علیها که به واسطه حبیبیه‌ی خدا به ملکوتیان معرفی می شوند. با مجتمع شدن آن پنج نور در تحت کساء، مرز میان حق و باطل را خاتم النبیین با دعای پر مفهوم خود عیان کردند و حجت را را تمام و صلح و دشمنی خود را با هر کس منوط به دشمنی با این چهار نور دانستند و آنها را اهل بیت خود خطاب قرار دادند.

و در این میان است که مقام اصیل آن نور عظیم و انسیه حوراء توسط پیامبر گرامی اسلام مشعشع می شود؛ که در آن لحظه از آسمان ندایی به گوش هوشیاران رسید که حضرت باری تعالی دلیل خلقت آفرینش را که از آسمان و زمین و ماه و خورشید گرفته جز به حب و دوستی این پنج تن ذکر نکرده اند و نور تمام جهانیان و انسانیان از آن پنج نور عظیم تلالو

می یابد؛ و آنچه این مقام والا می باشد که خداوند متعال شرط خلقت جهان آفرینش را منوط به حب و ارادت این پنج نور دانسته است.

هنگامی که پیام آور وحی از اهل کساء جویا شد، خداوند متعال حضرت انسیه الحوراء سلام الله علیها را رکن اصلی آن جمع معرفی کردند و باقی به واسطه حضور ایشان معرفی گردیدند؛ آن ها فاطمه و پدرش و همسرش و فرزندان اش هستند. و در آن زمان حضرت جبرائیل پس از معرفی اسماء تحت کساء، از پروردگار متعال اذن و اجازه هبوط از عرش به آن فردوس برین را در جوار آن پنج نور خواستند و ماموریت شان رساندن پیام باری تعالی به اهالی کساء بود.

پس از عرض ادب خدمت رسول اکرم و رساندن سلام حضرت علی الاعلی خدمت آن انوار مقدس مجددا دلایل خلقت را خدمت آن بزرگواران اعلام داشتند و سپس در آن زمان و مکان مقدس بود

که آیه مقدس و مطهر تطهیر در شان طهارت اهل بیت علیهما السلام نازل گردید و آن ها را از هر گونه رجس و ناپاکی مطهر گردانیدند.

این آیه با این که در آن زمان مقدس نازل گردید و خود نبی هم هر روز به هنگامه روانه شدن به سمت مسجد جهت اقامه نماز، این آیه در آن منزل مطهر قرائت می کردند و به سمت مسجد حرکت می کردند؛

اما مع الاسف با آگاهی از مقام این بیت و اهل آن؛ پس از رحلت خاتم النبیین به جهت سیاست کثیفی که در پیش گرفته شد حرمت آن خانه عصمت و رکن آن شکسته شد و آن فاجعه‌ی عظیم در تاریخ شیعیان رخ داد که هم چنان داغ تازه آن بر دل عاشقان دلسوخته حاکم است.

پس از نزول آیه تطهیر، آن مظلوم مدینه از سرور کائنات دلیل این اجتماع تحت کساء و نازل شدن همچین آیه ای جویا شدند؛ که جواب آن با دو قسم عظیم بعثت النبی و نجات امت می باشد شروع شد و در ادامه فرمودند این محفل ذکر نشود در محافلی در زمین در میان شیعیان و محبین ما، مگر آنکه مورد عفو و رحمت ویژه‌ی پروردگار قرار می گیرند؛ و فرشتگان مقرب نیز برای آنها درخواست و طلب آمرزش و رحمت می کنند.

و تا زمانی که متفرق شوند این رحمت و غفران ادامه خواهد داشت؛ این قسم آنچه با عظمت بود و عاقبت به خیری امت را در پی دارد که خاتم النبیین برای بار دوم این تضمین را به جهت غفران برای امت خود برای حضرت امیر شرح می دهند و علاوه بر استغفار، امت خود را در زمره بر آورده شدگان حاجات و برطرف شدگان اندوه و غم از جانب حق

تعالی قرار دادند. و در آن هنگام امیر شیعیان با سوگند به
جانب باری تعالی ما شیعیان و محبین اهل بیت عصمت و
طهارت را در زمره سعادت‌مندان و رستگاران قرار دادند و چه
سعادت‌ی از این بالاتر که با الطاف الوهیه‌ی پروردگار عالمیان و
عنایت خاصی اهل بیت عصمت و طهارت به سعادت‌مندی در
دنیا و آخرت برسیم.
«و العاقبة للمتقين»

تجدید نظر در آرمان شایسته سالاری

احسان گردابی

کارشناسی حقوق / دانشگاه شهید بهشتی

اگر طرفدار فیلم‌های علمی تخیلی باشید، احتمالا با این داستان زیاد مواجه شدید که قهرمان داستان برای ممانعت از تحقق واقعه‌ای ناگوار به گذشته سفر می‌کند تا تاریخ و سیر حوادث را تغییر دهد، اما از قضا خودش به عامل اصلی وقوع آن رخداد تبدیل می‌شود. غرب در اواخر قرون وسطی نه فلاکت زده که عین فلاکت بود؛ از یک طرف جنگ و وبا حیات دنیوی اروپاییان را تهدید می‌کردند و از طرف دیگر ضعف کلیسا و قوت مسلمانان، حیات معنوی و هویت غرب را، این‌جا بود که قرون وسطی از درد زایمان جان سپرد و غرب جدید متولد شد. تمدن جدید دریافته بود که در گام اول زنده ماندن و در گام دوم تحقق خیر عمومی در گرو حکمرانی خوب است؛ لذا در چهار قرن حیات خود لحظه‌ای از تلاش فرو گذار نکرد و در تمامی حوزه‌های معرفت این سوال را از خود پرسید که بی‌نقص‌ترین و شایسته‌ترین افراد برای حکومت چه کسانی‌اند؟ و بی‌نقص‌ترین ساختار برای قدرت رساندن شایستگان کدام است؟ تا در نتیجه ایشان بر مسند امور بنشینند و کشتی جوامع را در طوفان حوادث به سوی ساحل سعادت هدایت کنند.

شصت سال پیش مایکل یانگ جامعه‌شناس انگلیسی در کتاب «ظهور شایسته سالاری» خود یک سوال اساسی را مطرح کرد. این که اگر ما روزی به شایسته سالاری مطلق دست یافتیم بعدش چه می‌شود؟ آیا دیگر رنج‌ها پایان می‌یابد و بهشت موعود ادیان بر روی زمین و به دست فرزندان شایسته جوامع محقق می‌شود؟ انگار یانگ آن قدرها هم از آرمان شایسته سالاری غرب مطمئن نبود، گویا او چیز ناخوشایندی را در پس دروازه‌های شایسته سالاری احساس کرده بود. اما برای غرب مدرن که قرن‌ها در جست‌وجوی شایسته سالاری مطلق بود قبول این مطلب که موجود ترسناکی در مدینه فاضله‌اش انتظارش را می‌کشد دشوار بود و هنوز هم دشوار است.

شصت سال پس از تردیدهای مایکل یانگ، مایکل سندل استاد فلسفه سیاسی دانشگاه هاروارد در کتاب «استبداد شایسته سالاری» دیگر مانند یانگ نسبت به خطری محتمل در آینده

هشدار نمی‌دهد، بلکه خبر از واقعیتی می‌دهد که ترسناک‌تر از ترسناک‌ترین کابوس‌های غرب جدید است، واقعیت از دل گذشته و از جنس گذشته. غربی که تصور می‌کرد با تحقق شایسته سالاری خاص خودش به تمامی آرمان‌ها و آمال و آرزوهایش می‌رسد با این واقعیت مواجه شده است که انتهای شایسته سالاری غربی ابتدای استبداد است، ابتدای تهدید دموکراسی و قدرت گرفتن خودکامگانی مانند ترامپ است، ابتدای شورش و جنگ داخلی است و ابتدای تلفات انسانی، اقتصادی و اجتماعی در مواجهه با کرونا (وبای عصر جدید) است. این مطلب برای غرب بسیار سنگین است، این سخن سرمست غرب چهارصد سال در جست‌وجوی چیزی بوده که پیامدش استبداد، شورش و مرگ ناشی از بیماری ست درست همان چیزهایی که در نقطه صفر سفرش یعنی فلاکت قرون وسطی با آن رو به رو بود. اما مگر چه می‌شود که حکومت شایستگان به این وضعیت اسفبار ختم می‌شود؟!

به فرض محال غرب بتواند به شایسته سالاری مطلق دست یابد، تمامی رانت‌ها حذف شوند و افراد تنها با تکیه به استعداد و سخت‌کوشی خودشان مدارج ترقی را طی کنند، نه به واسطه‌ی ثروت و جایگاه اجتماعی خانواده یا محل تولد و زندگی یا... در این لحظه افرادی که موفق شده و پیروزند سه نفرین را در حق خود و جامعه بیان می‌کنند «من به تنهایی به این‌جا رسیدم»، «من استحقاق این‌جا را دارم»، و «دیگران عرضه نداشته‌اند». در نتیجه‌ی این نفرین‌ها بلایی سخت دامن جامعه را می‌گیرد. در نتیجه‌ی نفرین اول شایستگان از جامعه جدا می‌شوند و پیوندهایشان بریده می‌شود و در نتیجه تعهد اخلاقی خود نسبت به جامعه را از دست می‌دهند چون هیچ ارتباطی با آن ندارند. ارمغان نفرین دوم این است که نسبت به جاه، مقام و قدرتی که به دست آورده‌اند احساس تملک می‌کنند؛ مگر نه این است چیزی که به تنهایی و در اثر لیاقت به دست بیاوریم مال ماست. و آخرین نفرین موجب می‌شود شایستگانی که قرار است بر مردم حکومت کنند، نه تنها برای مشکلات مردمی که موقعیت اجتماعی پایین تری نسبت به ایشان دارند تلاش نکنند بلکه مشکلات را حق ایشان و عین عدالت بدانند چرا که آن‌ها در رقابت با شایستگان بر سر موقعیت اجتماعی شکست خورده‌اند و مشکلاتشان ناشی از تنبلی و حماقتشان است. سرمستی از پیروزی در عین احساس استغنا از دیگران موجب می‌شود تکبر همراه تحقیر فرودستان در جان شایستگان ریشه بدواند و فروغیت مدرن آغاز شود.

حال سوالی پیش می‌آید که اگر حکومت شایستگان به چنین بلیه‌ای ختم می‌شود باید از حکومت دست بشوییم یا از شایستگان؟ آیا باید ناشایستگان را به حکومت برسانیم؟ خیر؛ مسئله‌ی شایستگان و شایسته سالاری به معنای عام نیست بلکه نوع خاصی از شایسته سالاری و شایستگان خاصی است که از دل غرب جدید و در پرتو نسبتی که غرب با انسان و جهان

برقرار می‌کند سر برآورده‌اند. اگر روزگاری مردمان، طبیعت را دارای روح می‌دانستند و مقدس می‌شمرند و می‌پرستیدند، یا سعادت بشر را در تطابق با طبیعت می‌دیدند، یا طبیعت را به عنوان حضرت چهارم جلوه‌ای از وجود اقدس باری می‌دانستند؛ غرب طبیعت به معنای nature را به مثابه ماده‌ی اولیه بی‌روحي می‌دید که نه عقل و روح دارد و نه تجلی خداست. لذا این‌جا پیوند او از جهان بریده و تنها شد و بعد در تنهایی خویش راه سلطه را در پیش گرفت تا با نگاهی ایزاری به طبیعت بی‌جان که کاملا هم منطقی بود نیازها و آمالش را برآورده سازد. از این رو تنهایی و سلطه در ذات غرب است و تا غرب، غرب است گریزی از این دو نیست.

این غربی که می‌گوییم، منظورمان تنها اروپا و آمریکا نیست بلکه امروز ما هم غربیم اما با این تفاوت که ما بارها نسبت‌های مختلفی با انسان و جهان برقرار کرده‌ایم و این نسبت‌ها هنوز در فضای عمومی و نخبگانی ما نمرده است و امید است بتوانیم آن‌ها را بازیابی کنیم. مرحوم ابو عبدالله محمد بن محمد بن نعمان معروف به شیخ مفید در قرن چهارم ه.ق. در روزگاری که ساحت اندیشه میدان دعوی اشعری - معتزلی بود، تحت عنوان کلام امامیه نسبتی با جهان و انسان را بر پایه وحی، نقل و عقل (استنباطی) به تصویر کشید که هنوز که هنوز است بسیاری از پتانسیل‌های آن مغفول است. در نسبتی که شیخ مفید با جهان برقرار می‌کند نظام عالم مبتنی بر جود و کرم الهی است و حق‌ها و آزادی‌ها مقتضای این جود و کرم و عدالت منطبق سازگار کننده این حق‌ها در چهارچوب نظام کریمانه است. چنین نیست که ردی از رحمت الهی در امور به جا باشد بلکه خاستگاه همه چیز جود و کرم است و از نظر سندل وقتی شایستگان رحمت و موهبت الهی را در موقعیت و قدرت فعلی شان موثر ببینند، تواضع پیشه می‌کنند، هم در طی مراتب ترقی تنها نبوده‌اند و هم در برابر این مرحمت و حقوقی که دریافت کرده تکلیفی در برابر حضرت حق، عالم و جامعه دارد. در نتیجه روابط شایستگان حاکم و ملت محکوم هیچ‌گاه قطع نمی‌شود، تکبر ایجاد نمی‌شود، جامعه از شر استبداد در امان می‌ماند و مهم‌تر از همه، آن‌هایی که بر مسند امور نیستند نه احساس حقارت می‌کنند و نه احساس حسادت نسبت به برندگان، چرا که دیگر اصلا برنده و بازنده‌ای وجود ندارد.

منابع: ۱. استبداد شایستگی؛ مایکل سندل.

۲. ظهور شایستگی؛ مایکل یانگ.

۳. مقاله‌ی «عدل در نظر شیخ مفید» از ابراهیم دینانی.





انسان کامل در نهج البلاغه؛ تقوا

محمد عبدالله زاده

مهندسی کامپیوتر / دانشگاه شهید بهشتی

ریشه‌ی لغوی تقوا از «وقی» به معنای حفظ و نگهداشتن است. در قرآن مفعول کلمه‌ی تقوا خداست؛ مثلاً قرآن کریم می‌فرماید «تقوا الله»؛ یعنی تقوای خدا را نگهدارید یا به تعبیر دیگر اتقوا یوما؛ یعنی این‌که از آن روز نگهداری و حفظ کنید. همان‌طور که پیداست چنین معنایی برای «تقوا» مفهومی ایجاد نمی‌کند، لذا تعبیر مشهوری که وجود دارد، تقوای خود را «حفظ و نگهداری از عواقب نتایج و عواقب اعمال» معنا می‌کند. حال در آن موردی که فرمودند «تقوا الله» به معنای این است که حفظ کنید خودتان را از عواقب رفتار تان، از عواقبی که خداوند در پی اعمال شما آن‌ها را بر شما نازل می‌کند.

تعبیری که بالا ذکر شد، از آن جایی فهم می‌شود که خداوند در جایی دیگر می‌فرماید «و من یعمل مثقال ذره»؛ یعنی هر عملی را عکس‌العکس عملی است و در این جهان هیچ عملی گم نمی‌شود و به خودمان برمی‌گردد. در آیه‌ی دیگر می‌فرماید «ولا یحییق المکر السبیء إلا بأهله» یعنی هر مکر و بداندیشی فقط و فقط به اهل آن عمل برمی‌گردد.

همان‌طور که گفته شد اعمال ما آثار بدی برای خودمان دارد، حال این پرسش وجود دارد که چه کسی این آثار را بر ما مترتب می‌کند؟ که جواب این سوال خداوند است. پس خداوند عاملی است که اجازه می‌دهد که این آثار بر ما برسد یا نرسد. نقش توبه این‌جاست که از خداوند خواهیم خواست

که آن عواقب را بر ما برنگرداند.

طبق دو موردی که بالاتر ذکر شد، معنای «تقوا الله» می‌تواند این‌گونه تعبیر کرد که: خودتان را از عواقب اعمال بدی که انجام دادید و قرار است اثر آن به خودتان برگردد و خداوند آن عمل را به شما برمی‌گرداند (اجازه‌ی بازگشت نتیجه‌ی عمل به ما را می‌دهد)، حفظ کنید که به مختصر به معنای پرهیز از اعمال بد تعبیر می‌شود.

اما تعبیری که شهید مطهری رحمه‌الله‌علیه از تقوا دارند به گونه‌ی دیگری است. شهید مطهری در کتاب آزادی‌های معنوی در جایی گفته‌اند: «تقوا یعنی چه؟ یعنی تسلط بر نفس. تسلط بر نفس همان است که امام صادق علیه‌السلام فرمود: «الْعُبُودِيَّةُ جَوْهَرَةٌ كُنْهَهَا الرَّبُّوبِيَّةُ». ربوبیت نتیجه‌ی عبودیت و بندگی و اولین اثر آن همین تسلط است. به تعبیر شهید مطهری تقوا یک نیروی روحانی و یک ملکه است، از سنخ رفتار نیست و از سنخ ملکات است (ملکه رفتاری است که در فرد رسوخ کرده).

حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام در خطبه‌ی ۱۱۴ نهج البلاغه می‌فرمایند: «إِنَّ تَقْوَى اللَّهِ، حَمَتُ أَوْلِيَاءِ اللَّهِ مَحَارِمَهُ وَالزَّمْتُ قُلُوبَهُمْ مَخَافَتَهُ». تقوا باعث می‌شود اولیاء خدا در پناه‌گاهی قرار بگیرند و اولیاء خدا را از گناه‌ها حفظ می‌کند و خوف همیشگی از خدا در قلب‌هایشان است. از این خطبه برداشت می‌شود که تقوا یک نیروی درونی است (ملکه‌ی

درونی) که باعث می‌شود دنبال گناه نروید. تقوا یک خودمراقبتی و یک تسلط بر نفس است که نتیجه‌ی آن، دوری از گناه است.

شاید خیلی از افراد گناه‌هایی مثل غیب و چشم‌چرانی و... را انجام ندهند و تصور کنند که تقوا و خودنگهداری دارند، اما در مقابل امیال دیگری که شاید ظاهر گناه ندادن، توان خودنگهداری نداشته باشند. یکی از رایج‌ترین این امیال در دنیای امروز، اعتیاد به اینترنت یا internet addiction است. همین اعتیاد، نشان‌دهنده‌ی آن است که خیلی از افراد بر خود تسلط ندارند و اینترنت و شبکه‌های اجتماعی است که بر آن‌ها سوار شده و آن‌ها را با خود می‌برد.

در کنار امیالی مانند موارد بالا، مواردی هستند که ما به دنبال آن‌ها نمی‌رویم ولی نه به دلیل آن که تقوا و تسلط بر خود داریم، بلکه دلایل دیگری چون آبروریزی، از دست دادن دوستان و خانواده و امثال آن‌ها ما را از انجام دادن برخی کارها باز می‌دارند.

بیا که هاتف میخانه دوش با من گفت که در مقام رضا باش و از قضا مگریز

میان عاشق و معشوق هیچ حائل نیست تو خود حجاب خودی حافظ از میان برخیز!



تطور نماز جمعه در طول تاریخ

احسان کردایی
کارشناسی حقوق / دانشگاه شهید بهشتی



اگر قرار بود پیامبر مکرم اسلام ۱۴۰۰ سال قبل یک نسخه‌ی اولیه از اسلام ارائه دهد که آیین‌های تمام‌نمای دینش باشد و مردم پس از تجربه و کاربست آن تمایل یابند که نسخه‌ی اصلی و کامل را خریداری کنند، یقین دارم که این پیش‌نسخه، نماز جمعه بود. نماز جمعه جامع الاطراف است؛ بسط دین است از فردیت تا اقتصاد، سیاست و اجتماع که در ذیل دو رسالت انبیا یعنی تزکیه نفوس و دعوت مردم به اقامه قسط تعریف می‌شود.

در طول تاریخ در جوامع مسلمان نماز جمعه نه تنها مهم‌ترین و موثرترین تربیون در جامعه بوده، بلکه یکی از معدود مظاهر حاکمیت به شمار می‌رفته. در روزگاری که رعیت در دهاتی مشغول خیش و گاو و گوسفندش بوده و سلطان در عمارتش غرق در عیش و نوش، مظاهر و جلوه‌های حکومت برای مردم عبارت بودند از خراج، سربازی به هنگام جنگ، سکه‌ی منقش به نام خلیفه و آغاز خطبه‌ی نماز جمعه به نام سلطان؛ لذا هرگاه شاه یا حکومتی جدید بر سر کار می‌آمد خراج‌گیر عوض می‌شد، فرمانده تغییر می‌کرد و نام جدیدی بر سکه ضرب و در خطبه ذکر می‌شد.

نماز جمعه‌ی شیعیان به صورت رسمی، فراگیر و تاثیر گذار در ایران، اولین بار در عصر صفوی اقامه شد و تا به امروز می‌توان سه دوره را برای نماز جمعه احصاء کرد: دوران صفویه، از قاجار تا انقلاب اسلامی و از انقلاب اسلامی تا به امروز. در عصر صفوی که از اقامه‌ی اولین نماز جمعه در قزوین توسط محقق کرکی رحمه‌الله‌علیه در دوران شاه طهماسب آغاز می‌شود و تا ابتدای امامت جمعه خاتون آبادی‌ها تداوم می‌یابد ما شاهد یک چرخش مهم و اصیل در تعریف نهاد نماز جمعه‌ایم. در این دوران بر خلاف تعریف سنتی و رایج که نماز جمعه را در جایگاه و موضع حکومت می‌دانست در یک چرخش به سوی نماز جمعه اصیل تعریفی فراحکومتی از نماز جمعه ارائه شد به این معنا که امام جمعه دیگر تربیون و بلندگوی سلطان نبود بلکه با میزان شرع عملکرد سلطان را می‌سنجید و به موارد انحراف اعتراض می‌کرد و گاهی حتی شاه را مجبور به اصلاح می‌کرد. البته این موضع مستقل و فراحکومتی قائم به قوت شخصیت ائمه جمعه بود و مقام شامخ و نفوذ اجتماعی محقق کرکی، شیخ بهایی و مجلسی‌ها در این چرخش و تداومش موثر بود.

در دوره‌ی قاجار تا انقلاب اسلامی ما شاهد بروز و ظهور دو پدیده مهم هستیم. اول این که قاطبه‌ی روحانیت از حکومت جدا می‌شوند و مشی‌ای مستقلانه ذیل مرجعیت نجف، کربلا و بعدتر قم در پیش می‌گیرند اما نماز جمعه و

ائمه جمعه در یک حرکت ارتجاعی به زیر سایه حکومت بر می‌گردند و جیره‌خور و عملی‌دربار می‌شوند؛ لذا در این دوره نماز جمعه به کلی اثر و کارکرد خود را از دست می‌دهد. پدیده دوم موروثی شدن نماز جمعه تهران در خاندان خاتون‌آبادی اصفهانی است که دکتر سید حسن امامی آخرین امام جمعه دربار پهلوی و آخرین امام جمعه‌ی این خاندان است. می‌توان سید حسن امامی را منتهی‌علیه امامت جمعه غیر مستقل دانست که فاقد حریت و آزادگی است. اوایی که چه در فقه و چه حقوق شخص ملایی بود، شاید عالم‌تر از همه ائمه جمعه حاضر بود اما دریغ از یک بار اعتراض به ظلم و فساد حکومت جور. اوج هنرنمایش پس از قیام خرداد ۴۲ است که در خطبه علیه آشوبگران سخن می‌گوید و بر حفظ وحدت و امنیت تاکید می‌کند. شاید مرحوم امام از کسی چون سید حسن امامی متنفر نبود، اجلی مصداق آخوند درباری و مار عمامه به‌سری که حاصل تعریف غلط از جایگاه امامت جمعه بود.

و اما سال‌های پس از انقلاب اسلامی را باید تفکیک کرد میان دهه‌ی اول و دهه‌های بعدی. به نظر می‌رسد که طرح مد نظر در دهه‌ی اول در حال حاضر به فراموشی سپرده شده و مطلوب است که با انجام اصلاحاتی احیا شود. امام طرحی کلی در ذهن داشت که به موجب آن پاکیزگی دامان انقلاب از انحرافات را تضمین کند. در این طرح با استقلال و فراحکومتی ماندن مراجع و ورود روحانیت به قدرت تنها در حد ضرورت، این امکان فراهم می‌آمد که هرگاه انحرافی رخ دهد قاطبه‌ی روحانیت زیر نظر مراجع اصلاح امور را به دست بگیرند، طرحی که از طوفان حوادث مصون نماند و نیازمند ترمیم است. ذیل این طرح کلی و با توجه به کارآمدی ائمه‌ی جمعه در دهه‌ی اول انقلاب و آراء مرحوم طالقانی (به عنوان مؤسس نماز جمعه پس از انقلاب) آن جایی که تلویحاً در آخرین نماز جمعه خود می‌گوید که «مردم تحمیل را نپذیرید و لو به نام دین و انقلاب باشد که رسالت پیامبر رهایی مردم از تحمیل بود» به نظر می‌رسد که مطلوب است نماز



جمعه را به عنوان نهادی فراحکومتی مانند مرجعیت تعریف کنیم. اما در دهه‌های بعدی با ۱۸۰ درجه خلاف این مطلوب مواجهیم تا جایی که صریحاً می‌گویند «امام جمعه از موضع حاکمیت سخن می‌گوید» حال آن‌که امام جمعه باید از موضع حق سخن بگوید حال ممکن است موضع مردم و حکومت موافق حق باشد یا موضع هیچ کدام بر حق نباشد. حکومتی شدن نماز جمعه و بدتر از آن حزبی شدن نماز جمعه باعث از دست رفتن کارکرد آن شده چنان‌که می‌بینیم امام جمعه در خطبه‌ی اول که باید همگان را دعوت به تقوا کند می‌آید و چه بسا بدون هیچ قصدی ضمن آیه‌ای از کلام الله مجید از تاثیر گناهان مردم در بروز مشکلات می‌گوید اما به جای آن که موثر بیافتد و مردم تقوا پیشه کنند از آن‌جا که امام جمعه از موضع حکومت سخن می‌گوید همه این تصور را دارند که او می‌خواهد نقش حکومت را در مشکلات انکار و همه‌ی تقصیر را به گردن مردم بیاندازد. این گونه است که نماز جمعه که قرار بود موجب تزکیه نفس و اقامه‌ی قسط شود نه به عدالت منجر شده و نه حتی در حد یک منبر درس اخلاق در نفوس کارگر است. لازم است بار دیگر نهاد نماز جمعه چرخشی به سوی اصالت اسلامی و انقلابی خود داشته باشد البته این بار بایستی متفاوت از عصر صفوی و دهه اول انقلاب از قوت شخصیت ائمه فراتر رود و به یک نهاد فراحکومتی تبدیل شود.

شعبان عبدالعزیز، صیادنت‌ها و آکسان‌ها

امیرحسین رحمتی

کارشناسی علوم قرآن و حدیث / دانشگاه تهران

جبهه فراهم شد. این روند تا پایان تحصیلات اولیه او ادامه داشت، پس از اخذ دیپلم به دانشگاه «الأزهر» مصر رفت و رشته‌ی اصول دین به تحصیل پرداخت.

هم‌چنان روند رشد او به برکت قرآن ادامه داشت، تا اینکه در سال ۱۹۶۶ از همان رشته و دانشگاه فارغ التحصیل شد. و بیش از پیش به تلاوت و نشر کلام وحی پرداخت. در سال ۱۹۷۵ زمانی که دهه‌ی سوم زندگی خود را سپری می‌نمود، در آزمون ورودی رادیو قرآن مصر شرکت کرد و جواز تلاوت در رادیو را، که بخش مهمی از زندگی تخصصی قراء مصری است، دریافت کرد.

تمامی قدماء و قراء بزرگ کشور مصر که تا کنون نظیر نداشته‌اند و جهانیان را در بحر بی‌کران قرآن کریم گردانده‌اند، چنین مسیری سخت و درعین حال لذت‌بخش را پیموده‌اند و رنج سفر را به خاطر خریداری که روح و جان خود را به معارف انسان‌ساز قرآن کریم آغشته کنند تا پرچم این حوزه شریف همواره برافراشته بماند. شیخ شعبان الصیاد مستثناء از این قاعده نبود. او نیز از کودکی بزرگ‌ترین سرمایه‌ی خود، که عمرش بود، را وقف قرآن نمود. یقیناً لذتی که در تلاوت و انس و الفت با قرآن به مذاق او خوش می‌آمد با لذات دیگر فرق داشت و علاوه بر عنایت و حسن نظری که از خداوند متوجه او بود، عامل انگیزه‌ی روزافزون او برای خدمت به ساحت مقدس قرآن کریم بود.

با این اتفاق که در رادیو به عنوان قاری پذیرفته شده بود، عموم مردم او را به عنوان یک قاری رسمی و ارزشمند می‌شناختند و مهم‌تر از آن، پنجره‌ای رو به اقصی نقاط جهان برای شناخت بیشتر و استماع و استفاده از تلات‌های

هنگام سیر در عالم تلاوت، به اعتبار انس با کلام الله، حدی برای بیان زیبایی وجود ندارد. اما در این میان، به آثاری ناب که با هنرمندی تمام خلق شده‌اند، برمی‌خوریم. گویی خالق این آثار سینه‌ی خود را از زخارف روزگار تهی، و مملو از انفاس قدسیه حق تعالی گردانیده است. خداوند متعال را شکر که این بار باب آشنایی با بلبل دیگر از بوستان تلاوت قرآن کریم را نصیب نمود: «شیخ شعبان عبدالعزیز الصیاد». در بیستم سپتامبر سال ۱۹۴۰ میلادی، مصادف با ۱۳۱۹ هجری شمسی، در روستای صراوه، از توابع شهر آشمون استان منوفیه مصر به دنیا آمد. پدر او، عبدالعزیز اسماعیل احمد الصیاد، از قراء قرآن بود و برای تلاوت به محافل و مجالس مختلفی دعوت می‌شد، از این رو بستری مناسب در خانواده برای رشد او از حیث تلاوت قرآن فراهم بود. از دوران کودکی به تاثیر از پدر مقدمات آمیختگی روح و جان خود با قرآن را فراهم، و در سن ۷ سالگی قلب خویش را ظرف آیات قرآن نمود و موفق به حفظ کل قرآن کریم شد.

در همان دوران محضر استاد خود، یعنی جناب «جاد أبوغریبه»، زانوی شاگردی بر زمین نهاد و مشغول به فراگیری علوم قرآنی و دانش‌های لازم شد. تلاش و پشتکار شعبان الصیاد ده دوازده ساله نشان از دوران پیشی مثال‌زدنی او می‌داد؛ یقیناً خداوند به بهانه‌ی زمینه‌سازی‌های معنوی، نوری را بر بعضی قلب‌ها می‌تاباند که هم خود چنگ بر ریسمانی محکم می‌زنند و هم دستگیری می‌کنند. شعبان الصیاد جزو استثنااتی بود که در سنین کم موفق به نشر اندوخته‌های خود شد. در سن ۱۲ سالگی در محافل مختلف شروع به تلاوت کرد و جرقه‌های حضور او در خط مقدم این

او گشوده شد. شیخ الصیاد در اثنای این اتفاقات، از حیطة رسالت باارزش خود، که تبلیغ و ترویج قرآن بود، غافل نمی‌شد؛ بیش از پیش به شرکت در محافل قرآنی و مراسمات و مناسبات مختلف می‌پرداخت، و با صدای زیبا و الحان ملکوتی آیات قرآن را همچون چشمه‌ای زلال بر قلوب مستمعین جاری می‌نمود.

شعبان الصیاد در طول حیات خود علاوه بر سرزمین مادری، به کشورهای مختلف اروپایی، آفریقایی و... سفر کرد و به نشر آیات کلام وحی پرداخت. او چند سفر نیز به ایران داشت؛ و در این حین به تلاوت در محافل انس با قرآن می‌پرداخت. تحقیقا می‌توان گفت شیخ الصیاد، هم از جهت فنون تلاوت و هم از حیث اخلاق و سیرت، محبوب بسیاری از مردم بود. اهتمام او به تقوی و محوریت قرآن در اخلاق، به تلاوت او جلوه خاصی بخشیده بود. یک‌به‌یک آثار به‌جامانده از او ساعت‌ها توضیح و گفتگو می‌طلبید، اما می‌توان اجمالا به تلاوت‌هایی کم‌نظیر مثل سور طه، انعام، فتح، اسراء، فرقان و... اشاره کرد، که استماع این تلاوت‌های فاخر مقدمه‌ی نعمت تدبیر را برای مستمعین به ارمغان می‌آورد.

ایشان پس از ۵۸ سال عمر بابرکت، در سال ۱۹۹۸ چشم از جهان فرو بست. زهی سعادت که عمری نفس‌اش در زیر پرچم قرآن کریم آمد و رفت، و افسوس از فانی بودن این دنیا که همچون ایشان را مدت زیادی به خود نمی‌بیند؛ امید که در سرای ابدی با صاحب قرآن محشور باشد.

دیپلماسی در آینده‌ی قرآن کریم



طاهره محسنی

استادیار و عضو هیئت علمی دانشگاه امام صادق

صبا گلنارکار

کارشناسی حقوق/دانشگاه امام صادق علیه السلام



با توجه با این تعاریف، سه نکته قابل توجه است: اول این که دیپلماسی در امور مربوط به سیاست خارجی دولت است نه امور داخلی آن. دوم دیپلماسی از طریق گفتگو و مذاکره یعنی از طریق مسالمت‌آمیز چهره می‌نماید و زور در آن جایی ندارد. سوم این که دیپلماسی روشی است برای حصول نتیجه و رسیدن به هدف مورد نظر. به این جهت در مفهوم کلی، دیپلماسی خوب، اصولاً مطرح نیست. ممکن است بهترین مقاصد با یک دیپلماسی نامناسب از بین برود یا برعکس هدف نامشروعی به وسیله یک دیپلماسی خوب و صحیح حاصل شود. در دیپلماسی اسلامی روش‌ها، تکنیک‌ها و تدابیر عملی و اجرایی همگی می‌بایست منطبق بر اصول اسلامی باشد. هم‌چنین اصطلاح سیاست خارجی در مقابل امور داخلی به کار می‌رود. سیاست خارجی شامل تعیین و اجرای یک سلسله اصول و اهداف و منافع ملی است که در صحنه‌ی بین‌المللی، از سوی دولت‌ها انجام می‌پذیرد و ابتکار عمل یک دولت و یا واکنش آن در قبال کنش دیگر دولت‌ها می‌باشد. در نتیجه سیاست خارجی، یک استراتژی یا یک رشته اعمال از پیش طراحی ریزی شده توسط تصمیم‌گیرندگان حکومتی که مقصود آن دستیابی به اصول و اهدافی معین، در چارچوب منافع ملی و در محیط بین‌المللی است.

از آن جا که یکی از انواع ویژگی قرآن کریم، پرداختن آن کتاب مهم به مسائل حکومتی اسلام است؛ لذا از فرمایش کلی نکات پیاده سازی حکومت اسلامی (حاکمیت اسلام)، فروگذار نکرده است و از آن جا که یکی از مباحث مهم حاکمیتی، دیپلماسی و فنون آن است؛ طبعاً قرآن کریم به این موضوع پرداخته است. در ادامه به بررسی معنا و مفهوم دیپلماسی در آینده قرآن کریم خواهیم پرداخت.

کلمه دیپلماسی از ریشه‌ی یونانی دیپلوما (diploma) گرفته شده که در اصل به معنی صفحه یا هر برگ لوله یا تا شده ای است که به موجب آن عنوان یا امتیازی به کسی داده می‌شود. از همین ریشه کلمات دیپلماسی و دیپلمات و دیپلماتیک ساخته شده است. دیپلماسی تکنیک‌ها و تدابیر عملی و اجرایی است که یک دولت با توسل به آن منافعی را در خارج از قلمرو خود دنبال می‌کند. صفت دیپلماتیک به روابط دو دولت اشاره دارد. وقتی اهداف و خط مشی یک دولت در سیاست خارجی معین شد، دولت آن را به وسیله‌ی روابط دیپلماتیک و مأمورهای دیپلمات خود اجرا می‌کند.

در واقع دیپلماسی را در اصطلاح می‌توان روشی مسالمت‌آمیز که از طریق گفتگو و مذاکره برای حل و فصل و پیشبرد اهداف در حوزه‌ی خارجی انجام می‌پذیرد؛ تعریف نمود.

اصول کلی دیپلماسی و رفتار سیاسی در اسلام و آن چه از فرمان‌های الهی استنباط می‌شود، بدین قرارند:

۱. توحید و انحصار حاکمیت به خداوند

اعتقاد به یگانگی خدا اساس همه ادیان آسمانی به خصوص اسلام است و محور ی ترین اصل سیاست خارجی دولت اسلامی است. از این رو قرآن کریم زیباترین سخن و رفتار دیپلمات را دعوت به سوی خدای یگانه و عمل صالح و اعلان هویت اسلامی خود می‌داند: «وَمِنَ أَحْسَنِ قَوْلٍ مَا مَن دَعَا إِلَى اللَّهِ وَعَمِلَ صَالِحًا وَقَالَ إِنَّنِي مِنَ الْمُسْلِمِينَ» (فصلت: ۳۳) پیامبر اکرم صلوات‌الله‌علیه‌وآله نیز دعوت خویش را از توحید شروع کرد و توحید، هدف اصلی سیاست خارجی آن حضرت قرار گرفت. هم‌چنین در نامه‌هایی که ایشان به پادشاهان آن روزگار نوشته‌اند، قبل از هر چیز، آن‌ها را به توحید دعوت کرده و در بیشتر نامه‌های خود به سران مسیحی به این آیه شریفه اشاره می‌فرمایند: «قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا.» (ال عمران: ۶۴)

۲. هدایت و دعوت بر مبنای اقناع عقلی

هدایت و دعوت، از احکام منصوصه و جزء ضروریات دین

اسلام می‌باشند که ریشه در چشمه‌ی زلال وحی داشته و از مهم‌ترین اصول رسالت انبیای الهی، به ویژه پیامبر اکرم محسوب می‌شوند. خداوند متعال در قرآن کریم به پیامبر اکرم امر می‌نماید: «ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ» (نحل: ۱۲۵) و هم‌چنین می‌فرماید: «فَلذَلِكَ فَادْعُ وَاسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ» (شوری: ۱۵)

به باور آیین اسلام، جامعه زمانی به سعادت می‌رسد که در مسیر فطرت و عقل حرکت نماید و این به یکپارچگی و تشکیل امت واحد می‌انجامد. برای دستیابی به امت واحد نیاز است تا پیامبر حرکت خویش را از مکه و مدینه آغاز نماید، سفیران را به خارج از جزیره العرب اعزام کند و مبتنی بر این اصل اساسی، روابط بین‌الملل را ساماندهی کند.

۴. عدالت محوری

در اسلام تبعیض به هر نوع آن مردود شمرده شده است. اصل عدالت محوری، تمام فروعات آیین اسلام را در بر می‌گیرد. از دیدگاه اسلام نظام هستی بر اساس حق و بر محور عدل استوار است و به عنوان یک واقعیت جاودانه، قرآن کریم فلسفه‌ی بعثت و نهضت‌های انبیاء الهی را این اصل کلی بیان می‌کند. یعنی پیامبران آمدند تا عدل، دادگری، قسط و انصاف بر نظام



زندگی انسان‌ها و جوامع سایه بگستراند و مردم برای عدالت به پا خیزند: «لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ» (حدید: ۲۵) هم‌چنین در معاهده‌ای که میان مهاجرین و انصار و یهودیان مدینه برقرار شد این موضوع به خوبی به نظر می‌رسد خصوصاً در آن‌جا که آمده است: «وَإِنَّهُ لَمَّا يَأْتُمُ امْرُؤٌ بِخَلِيفَةٍ وَإِنِ النَّصْرَ لِلْمَظْلُومِ» (ابن هشام) در تبیین فضیلت عدالت و نکوهش ظلم، خداوند می‌فرماید با دشمن نیز نباید با بی‌عدالتی رفتار کرده و بر او ستم روا داشت: «وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَايُنَا قَوْمَ عَلِيٍّ أَلَّا تَعْدِلُوا إِيَّاهُ هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى» (مائده: ۹-۸) به تعبیر اصولیون عدالت حسن عقلی است یعنی در تمام اوضاع و احوال ثابت است و تکلیف عقل به عدل است.

۳) التزام بر پیمان‌های بین‌المللی

احترام و وفاداری به پیمان‌های بین‌المللی، در زمره‌ی اصول و بنیان‌های زیرساختی سیاست خارجی دولت اسلامی قرار دارد. دولت اسلامی موظف است بر اساس آن به کلیه‌ی معاهدات و پیمان‌های سیاسی و نظامی بسته شده با دیگر جوامع به دیده‌ی احترام بنگرد و التزام و پای‌بندی خویش را حفظ کند. در برخی آیات قرآن به طور مطلق به رعایت پیمان‌ها اشاره شده، و برخی دیگر التزام به پیمان را یک تکلیف و مسؤولیت عنوان می‌کنند. مستندات اصل وفای به عهد و احترام و وفاداری به قراردادهای و پیمان‌ها در آیات قرآن عبارتند از: «وَالْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا» (بقره: ۱۷۷) وفای به عهد و پیمان، از نشانه‌های نیکوکاران است. «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ»: ای اهل ایمان، به عهد و پیمان خود وفا کنید. (مائده: ۱)

قاعده نفی سبیل

قاعده‌ی نفی سبیل یکی از اصول مهم حاکم بر دیپلماسی سیاسی اسلام محسوب می‌شود. این اصل بر تمام مسائل روابط خارجی و بین‌الملل اسلام در زمینه‌های گوناگون نظامی، سیاسی، اقتصادی و... حاکمیت دارد و تمامی آن‌ها می‌بایست بر اساس آیه‌ی شریفه «ولن يجعل الله للكافرين على المؤمنين سبيلا» (نساء: ۱۴۱) برنامه ریزی و کنترل گردد. بر اساس این قاعده هرگاه کشف شود قراردادی که میان مسلمانان و کفار منعقد گردیده که به زیان جامعه‌ی اسلامی است و با حيله همراه است، این قرارداد خود به خود لغو می‌گردد. این قاعده راه هر نوع نفوذ و سلطه‌ی کفار بر جوامع اسلامی در حوزه‌های مختلف را مسدود می‌کند. عدم تسلط بر مقدرات و تدابیر نظامی، عدم وابستگی اقتصادی، جلوگیری از نفوذ فرهنگی و... در این راستا مورد توجه قرار می‌گیرد.

۶. تفکیک دشمنان معاند و در حال جنگ از کافران غیر حربی

و غیر مزاحم

این اصل شامل تفکیک دشمنان معاند و حربی از کافران غیر معاند و غیر حربی است. قرآن کریم در آیات بسیاری ضمن مشروع دانستن روابط بین‌المللی، مسلمانان را از داشتن روابط حسنه بر اساس قسط و عدالت نسبت به کفاری که ستم پیشه و تجاوزکار نباشند باز نمی‌دارد. قرآن کریم، ملت‌های غیر مسلمانی که حقوق مسلمانان را محترم می‌شمارند و برای مسلمانان احترام قائلند و مزاحمتی برای آن‌ها ندارند، را در اولویت صلح و سازش و برقراری رابط دوستانه قرار می‌دهد و به مسلمانان دستور می‌دهد که از صلح و هم‌زیستی مسالمت‌آمیز استقبال کنند: «وَإِنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَهَا» (انفال: ۶۱) از کلیت آیه‌ی شریفه استنباط می‌شود که در اسلام جنگ تعرضی با کفار نیست، بلکه جنگ دفاعی است و تا زمانی که آنان به جنگ برنخیزند اسلام با آن‌ها سر جنگ ندارد. در مورد ملت‌های غیر مسلمان و معاندی که با ملت مسلمان در حال جنگند، اسلام با آن‌ها روابط خصمانه دارد و از برقراری رابطه با کافران ستیزه‌جو، که دین مسلمانان را هدف گرفته‌اند، باز می‌دارد و می‌فرماید: «إِنَّمَا يَنْهَاكُمْ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ قَاتَلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَأَخْرَجُوكُم مِّنْ دِيَارِكُمْ وَظَاهَرُوا عَلَىٰ إِخْرَاجِكُمْ أَنْ تَوَلَّوهُمْ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ» (ممتحنه: ۹)

قرآن کریم اصل کلی در قبال با چنین کفار معاندی را، مقابله به مثل، آن‌هم به صورت عادلانه و اجتناب از تعدی و خوی تجاوزگری ترسیم نموده و تاکید می‌کند: «وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ وَال تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ» (بقره: ۱۹۰)

نتیجه آن که شناخت ابعاد مدیریتی و رفتاری دیپلماسی سیاسی اسلام در روابط خارجی، امری لازم و ضروری است؛ به ویژه از این نظر که علی‌رغم ساختار پیچیده‌ی فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و اعتقادی جزیره‌ی العرب و مشکلات فراوان و فشارهای طاقت‌فرسای آن در عصر ظهور اسلام، این دین الهی به فراسوی مرزهای عربستان گسترش پیدا کرد و با به کارگیری اصول مناسب دیپلماسی سیاسی، توفیق یافت تا در مدتی کوتاه، عالوه بر توسعه‌ی اسلام، بر بدنه‌ی تمدن‌های بزرگ آن زمان نیز لرزه بیفکند.

دیپلماسی سیاسی اسلام، با تکیه بر قرآن و استمداد از عقل، اصل نفی بندگی غیر خداوند، رعایت احترام متقابل و نزاکت بین‌المللی، وفای به عهد و احترام به قراردادهای و پیمان‌ها و... را از اصول مسلم می‌داند. هم‌چنین شیوه‌های سیاسی حل اختلافات در دیپلماسی را، که عبارتند از: مذاکره و حکمیت و داوری؛ در واقع این راه‌ها با به کارگیری اصول الهی و دستورات قرآنی و با اتخاذ استراتژی دعوت و صلح، ثابت می‌کند که اسلام دین منطقی و عقل است و جهاد در راه خدا، تنها در به کارگیری راه‌های دیپلماسی کاربرد دارد.



صدا، دورین، دفاع مقدس

امیر میری
کارشناسی حقوق / دانشگاه شهید بهشتی

سینما، در میان هنرها مختلفی که بشر تاکنون خلق کرده؛ منحصر به فردترین است. سینما جادویی ترین، خلاقانه ترین و باشکوه ترین هنری است که بشر به آن دست یافته و به گونه ای، ملغمه ای است از چند هنر مختلف. سینما هنری است که می تواند درباره ی سایر هنرها حرف بزند و اثر تولید کند. سینما گاه درباره ی موسیقی است، گاه درباره ی مرگ، گاه درباره ی زندگی، گاه درباره ی سفر و گاه درباره ی عشق. سینما گاهی نیز درباره ی جنگ صحبت می کند. سینمای جنگ در همه جای دنیا به همین نام شناخته می شود اما هنگامی که این نوع از سینما به ایران می آید می شود «سینمای دفاع مقدس». «سینمای دفاع مقدس یکی از گونه های سینماست که سال هاست در کشور آثار سینمایی مرتبط با آن تولید می شود. درباره ی دفاع مقدس نیز باید گفت که این عنوان محدود به دوران هشت ساله جنگ تحمیلی نیست، بلکه تمام حوادث بعد از آن به خصوص فعالیت های ایران در عراق و سوریه را که تحت عنوان دفاع از حرم شناخته می شود نیز شامل می شود. موضوع این مقاله بررسی سینما دفاع مقدس و آشنایی بیشتر با آن و بررسی

ظرفیت جهانی شدن آن است. در گام نخست باید ببینیم رویکرد حکومت در برابر سینما چگونه است. رویکرد جمهوری اسلامی ایران درباره سینما، همان است که امام خمینی رحمه الله علیه در سخنرانی خود در بهمن ماه سال پنجاه و هفت پس از ورودشان به کشور فرمودند: «ما با سینما مخالف نیستیم، ما با فحشا مخالفیم؛ ما با رادیو مخالف نیستیم، ما با فحشا مخالفیم؛ ما با تلویزیون مخالف نیستیم، ما با فحشا مخالفیم. ما با چیزی که در خدمت اجانب برای عقب نگه داشتن جوانان ما و از دادن نیروی انسانی ماست، ما با آن مخالف هستیم. سینما یکی از مظاهر تمدن است که باید در خدمت این مردم باشد.» این سخنان به درستی رویکرد نظام را می کند. سینما پیش از انقلاب نه سینما بلکه مرکز فساد و فحشا بود. سینمای آن دوران به نوعی نماد انحطاط فرهنگی و فروپاشیدن ارزش ها و عقاید ما بود. تعداد آثار خوب و قابل دفاع آن دوران شاید به تعداد انگشتان دو دست نرسد. بدیهی است که چنین چیزی،

جایی در حیات جدید مردم سرزمین که کمال انسانیت هدف خود می بیند ندارد. بنابراین سینما پس از انقلاب، متفاوت تر به کار خود ادامه داد و آثاری را در زمینه های مختلف خلق کرد. در دوران جنگ تحمیلی، گونه ای جدیدی از سینما خلق شد که آن را گونه ای «دفاع مقدس» می نامیم. سینمای دفاع مقدس شاید در مرتبه ی نخست این گونه به ذهن متبادر شود که سینمای دفاع مقدس همان ژانر جنگی است که در سینمای جهان وجود دارد اما این گونه نیست. در یک نگاه اجمالی، بررسی آثار سینمای جهان به خصوص هالیوود که در زمینه ی جنگ ساخته شده اند نشان می دهد که جنگ همواره یک پدیده ی مذموم است و تفاوتی میان جنگ تدافعی و جنگ تهاجمی نیز وجود ندارد. افرادی که در این جنگ ها می میرند، در واقع کشته شده محسوب می شوند و رستگاری نصیب کسانی است که زنده می مانند. این نوع نگاه، نگاه یک جامعه سکولار و دنیاگرا است. جا دارد به این نکته اشاره شود که جنگ تهاجمی با جنگ تدافعی تفاوت دارد. در جنگ تدافعی، مردمی که به آنها از جانب کشور مهاجم حمله می شود، در واقع از سرزمین و عقاید خود دفاع می کنند. جنگی که سال ها پیش مردم ما تجربه کرده اند را ما با لفظ دفاع مقدس می شناسیم. جنگی که در آن از اصول و ارزش های مقدس خود دفاع کردیم. در ادبیات جنگی ما، این شهدا هستند که رستگار می شوند. در دفاع مقدس ما دعای رزمندگان، نه طلب زنده ماندن بلکه طلب شهادت از درگاه خداوند بود و مرگ نه پایان

کار بلکه ابتدا راه رستگاری بود. این روحیه در سینما باعث شکل گیری گونه ای جدید و ناشناخته شد که عنوان سینما دفاع مقدس به خود گرفت. این نوع از سینما در سطح جهانی با استقبال مخاطبان مواجه نشد شاید نخستین دلیل را بتوان در دشمنی غرب با ما و جنگ که سال هاست آغاز کرده و همین شدن آثار مرتبط با دفاع مقدس در جشنواره های جهانی می شود. امروزه در جشنواره های جهانی علی رغم انکارهایی که می شود، رویکردهای سیاسی وجود دارد و تا زمانی که این رویکردها وجود دارند، نمی توان امیدوار بود که فیلم مرتبط با دفاع مقدس ما در جشنواره های جهانی دیده شود. دلیل دیگری که می توان به آن اشاره کرد، ناشناخته بودن سینمای دفاع مقدس است. همان طور که اشاره شد در این گونه سینمایی مرگ معنایی ندارد و این شهادت است که جای آن را پر می کند. بیننده ی غربی نمی تواند درک کند که شهادت رستگاری باشد. او نمی تواند عقیده ی امثال شهید بیننده ی غربی نمی تواند جملاتی نظیر «جنگ نعمت است» را درک کند. او نمی تواند اشتیاق نوجوانان دوازده ساله برای حضور در میدان جنگ را درک کند و در نتیجه این گونه آثار را پس می زند. علت دیگری که مانع از دیده شدن آثار دفاع مقدس در جهان می شود را می توان در کم کاری فعالان حوزه ی سینمایی خودمان دید. این مسئله ای است که می توان بیش تر به آن پرداخت. گرچه در این سال ها آثار سینمایی بسیاری در زمینه ی دفاع مقدس ساخته شد اما می توان گفت تمامش قطره ای است در برابر دریا. دفاع مقدس مانند معدنی است از طلا که ما تنها به اندازه

مشتی از آن استخراج کرده‌ایم. دفاع مقدس را می‌توان از ابعاد مختلف فرهنگی، اجتماعی، سیاسی، اخلاقی و حتی عاشقانه و عارفانه نیز بررسی کرد. داستان‌های شهداء، اسراء، جانبازان، خانواده‌های آنان، زنان در دفاع مقدس، مقاومت شهرها و روستاها، وضعیت نیروی هوایی و دریایی، مرز نشینان، پزشکان و پرستاران، جوانان و نوجوانان در جنگ و دهه‌ها داستان دیگر که می‌توانند دست‌مایه‌ی ساخت یک اثر خوب سینمایی قرار بگیرند با این اوصاف می‌بینیم که آثار ساخته شده در زمینه‌ی دفاع مقدس چقدر کم و محدود است. در این میان، موضوع زندگی‌نامه‌ی شهدا و رزمندگان از اهمیت بالایی برخوردار است. شاید مهجورترین بخش از سینمای دفاع مقدس ما همین قسمت باشد. ساخت آثاری درباره‌ی زندگی رزمندگان و آشنا کردن مردم با منش و رفتار این بزرگواران بسیار اهمیت دارد. کاری که غرب در دهه‌های اخیر به آن توجه ویژه‌ای داشته است. ما در عرصه‌ی کتاب نویسی در زمینه‌ی دفاع مقدس کارنامه‌ی قابل قبول تری داریم و آثار زیادی به خصوص در زمینه‌ی زندگی‌نامه‌ی شهدا و رزمندگان داریم اما در عرصه‌ی سینما بسیار کم کاری کرده‌ایم. شاهد این اهمال همین بس که پس از گذشت مدت طولانی از شهادت سردار سلیمانی، هنوز اثر سینمایی درباره‌ی ایشان ساخته نشده اما در همین مدت کوتاه چندین اثر مکتوب درباره‌ی ایشان به رشته تحریر درآمده است. شاید خیلی‌ها کرونا را بهانه‌ی این تاخیر بیان کنند اما باید گفت در ایامی که خبر از کرونا نبود نیز به ساخت آثاری درباره‌ی زندگی شهدا توجه نمی‌شد. دلیل این پافشاری این است که شهدا و رزمندگان دفاع مقدس، می‌توانند بهترین الگوها برای جوانان و نوجوانان امروز ما باشند. در زمانه‌ای که غرب و عصای جادویی‌اش یعنی

هالیوود با ساخت قهرمانان تخیلی برای جوانان الگوسازی می‌کند، چرا ما نباید با ساخت آثاری درباره‌ی زندگی شهدا و رزمندگان، قهرمانان واقعی را به جهانیان یا لاقبل به جوانان خودمان نشان دهیم؟! پرسشی که در آخر مطرح می‌شود این است که چگونه می‌توانیم دفاع مقدس را در قالب تاثیرگذار سینما به جهانیان معرفی کنیم. نخست باید در داخل، سینماگران ما به این گونه‌ی سینمایی توجه بیش‌تری نشان بدهند و با ساخت آثار گوناگون و به خصوص آثار اقتباسی از کتاب‌های مرتبط با دفاع مقدس، روح تازه‌ای در کالبد این گونه‌ی سینمایی بدمند و آغازگر تحول در این عرصه باشند. دوم اینکه همان‌گونه که اشاره شد، ملل غربی با این‌گونه آثار آشنایی چندانی ندارند. بنابراین ما باید در ابتدا آثاری از دفاع مقدس را برای جهانیان به نمایش بگذاریم که دربرگیرنده‌ی وجوه نظامی جنگ نباشد و بیش‌تر به وجوه دیگر جنگ بپردازد. مانند داستان‌هایی درباره‌ی ایثار خانواده شهدا یا ایثار همسران شهدا یا مشکلات جانبازان جنگی یا مشکلاتی که مجروحان شیمیایی با آن دست به‌گریبان بوده‌اند. به‌طور کلی باید سعی شود در ابتدا جهانیان را با آثاری از دفاع مقدس روبه‌رو کنیم که درک و فهم آن برای بیننده‌ی غربی آسان‌تر باشد و آرام آرام به سوی ارائه‌ی آثاری برویم که وجوه محوری دفاع مقدس را نشان می‌دهد. یعنی آثاری که منعکس‌کننده‌ی روح متعالی و شهادت‌طلب و حق‌خواه شهدا و رزمندگان ماست. در نهایت باید گفت که سینما، ابزار مهمی برای انعکاس ارزش‌های بنیادین ماست و ما باید از این ابزار مهم به درستی استفاده کرده و آن را به مثابه‌ی یک سلاح بدانیم. سلاحی که در دفاع مقدس فرهنگی ما یک سلاح بسیار موثر خواهد بود.



صلح عافیت طلبانه یا نر مش قهر مانانه؟!

سید محمد مهدی آقامیری

کارشناسی ارشد اقتصاد/ دانشگاه خاتم الانبیاء

یازدهم و دوازدهم از ماجرای صلح امام مجتبی علیه السلام و معاویه برای توجیه و مشروعیت بخشی به مذاکرات «برجام» بود.

به گزارش خبرگزاری ایرنا، چهارشنبه ۲۳ مهر ماه ۱۳۹۹، رئیس جمهور سابق در سخنانی که بطور زنده از تلویزیون پخش شد، با بیان اینکه «امام حسن علیه السلام امام صلح و پیوند بود»، گفت: وقتی برخی از اصحاب امام حسن علیه السلام آمدند و با زبان معترضان گفتند که چرا صلح کردی؟! و چرا در برابر طرف شما پیمان را امضا کردید؟! حضرت فرمودند: «انی رایت هوی معظم الناس علی الصلح؛ جامعه اسلامی که فقط شما ۱۰ نفر نیستید، شما ۲۰ نفری که اینجا نزد من آمدید که فقط دنیای اسلام نیستید. من در مسجد رفتم برای مردم سخنرانی کردم و دیدم اکثریت

قاطع جامعه صلح می خواهند و وقتی که مردم این را می خواهند، صلح را انتخاب می کنم.» این راه امام مجتبی است. امام حسن مجتبی به ما می آموزد مرد جنگ باشیم به روز جنگ، و مرد صلح باشیم به روز صلح. اگر در روز صلح، جنگیدیم و در روز جنگ، صلح کردیم، هر دو خطا و اشتباه است.»

رئیس دولت یازدهم و دوازدهم هم چنین در ۳۰ مهر ۹۳ در اجتماع مردم زنجان پا را فراتر گذاشته و گفته بود: «درس و پیام امام حسین علیه السلام درس برادری، وحدت، گذشت و قبول توبه از یکدیگر است و درس کربلا هم درس تعامل سازنده و مذاکره در چارچوب منطق و موازین می باشد.»

قبل از هرگونه اظهار نظری، توجه به چند نکته ضروری می نماید: اول آن که در نقل هر ماجرای تاریخی برای استناد به آن، لازم است که تمام علل و شرایطی که منتهی به آن واقعه تاریخی شده است به دقت بررسی شده و سپس هرگونه نتیجه گیری انجام شود. پس هرگونه نتیجه گیری

از وقایع تاریخی و این همانی سازی پدیده ها در بستر زمان، بدون رعایت شرط ذکر شده، نامعتبر و ناصواب است.

دوم آن که به نقل مرحوم مجلسی در جلد چهل و چهارم بحار الانوار صفحه ۱۴۷ و مرحوم طبرسی در احتجاج صفحه ۱۵۷، امام مجتبی در ادامه ی پاسخ به آن شخصی که به صلح آن حضرت اعتراض کرد، به این مضمون فرمودند: «من به این علت حکومت و زمامداری را به معاویه واگذار کردم که اعوان و یارانی برای جنگ با وی نداشتم. اگر یارانی داشتم شبانه روز با او می جنگیدم تا کار یکسره شود. من کوفیان را خوب می شناسم و بارها آن ها را امتحان کرده ام. آن ها مردمان فاسدی هستند که اصلاح نخواهند شد؛ نه وفادارند، نه به تعهدات و پیمان های خود پایبندند و نه دو نفرشان با هم موافقتند. بر حسب ظاهر به ما اظهار اطاعت و علاقه می کنند، ولی عملاً با دشمنان ما همراهند.» اما ظاهراً این قسمت از فرمایش امام، چون به مذاق گوینده خوش نمی آمده، از نقل آن نیز خودداری شده است!

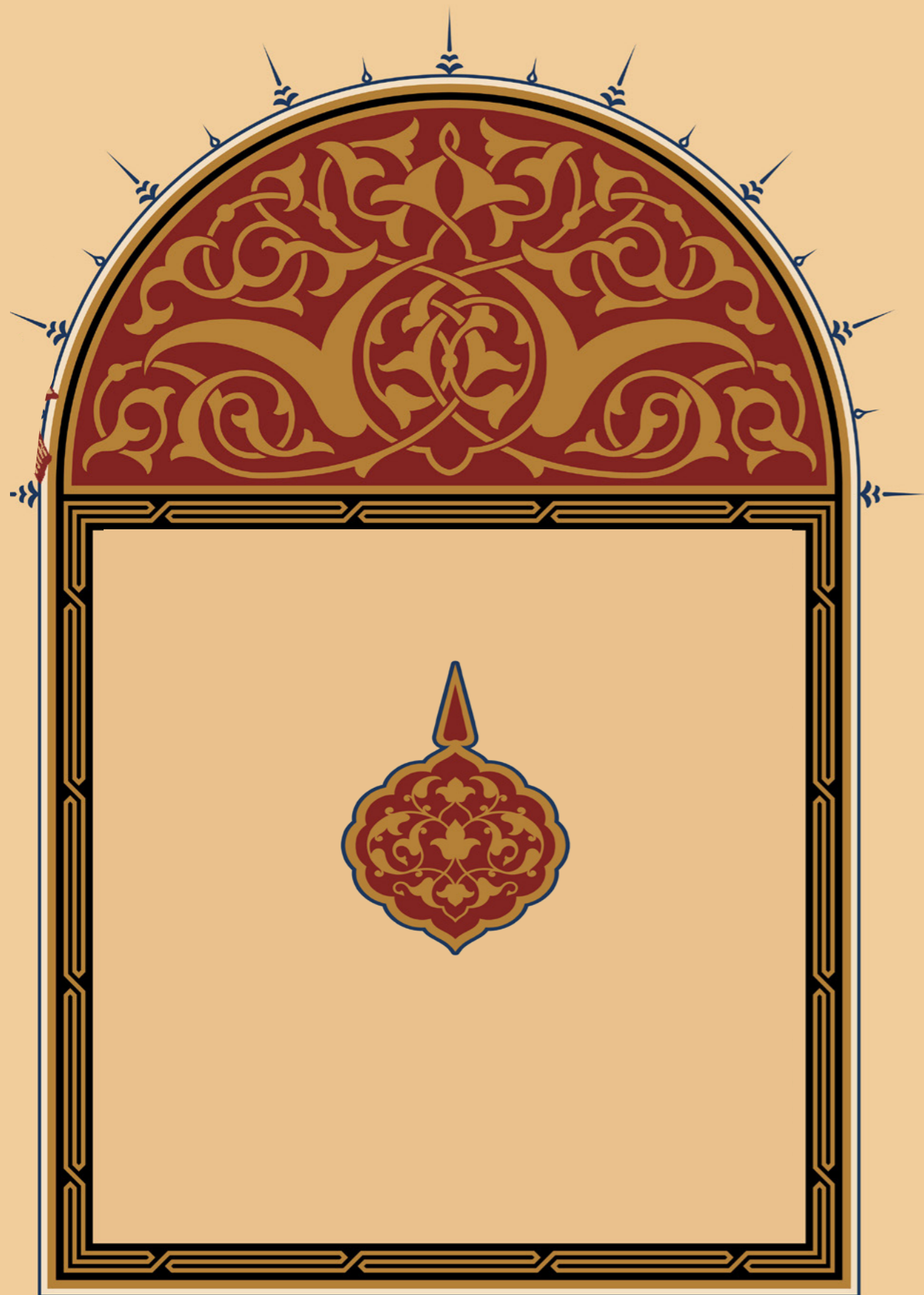
مرحوم شهید سید محمدباقر صدر در کتاب ارزشمند «امامان اهل بیت، مرزبانان حریم اسلام» درباره ی صلح امام حسن با معاویه می نویسد: «وقتی امام مجتبی با معاویه برخورد کرد، امت اطمینان، ایمان و اعتقاد خود را به رسالتی بودن برنامه ی اهل بیت از دست داده بود و در

واقع گرایی نظریه و الهی بودن ریشه های آن تردید داشت. در چنین شرایطی اگر امام حسن علیه السلام جنگ را در پی می گرفت تا کشته شود، هیچ یک از دستاوردهایی که امام حسین به دست آورد، برآورده نمی شد. اگر ایشان بر خاک می افتاد حال آن که امت به انگیزه و پاکی رسالت ایشان شک می داشت، این خون پاک هرگز نه وجدانی را در امت تکان می داد و نه هیچ چیزی را از اوضاع حقیقی امت تغییر می داد.»

نکته ی قابل توجه دیگر آن است که با بررسی اسناد تاریخی در می یابیم که در نهایت پس از خیانت گروه گروه سپاه کوفه، و پس از گریختن عبیدالله بن عباس، پسر عموی امام، به اردوی معاویه امام حسن علیه السلام مجبور به انعقاد صلح با معاویه شدند. اما ایشان با شجاعت و زیرکی خود کاری کردند که معاویه حاضر به دادن همه گونه امتیازی شده بود، به گونه ای که به اصطلاح بر گه سفید امضا شده برای امام فرستاد و نوشت که هر چه شما در آن برگه بنویسید، مورد قبول من می باشد؛ هر چند که بعداً به شروط و مفاد آن امان نامه نیز عمل نکرد. حالا سوال این جاست که دولت های طرف مذاکره برای ما چه برگ سفیدی فرستاده بودند که این گونه از مذاکره با آنان استقبال می شد؟!

نکته ای دیگر آن که مناقشه ی امام مجتبی و معاویه در حالی اتفاق می افتاد که معاویه خود را به رعایت ظواهر و حداقلیاتی از شرع پایبند می دانست؛ و همین مسئله باعث تردید گروه زیادی شده بود که خیال می کردند این جنگ برادر کشی است و جنگ بین دو گروه مسلمان باطل است! آیا پس از این همه تجربه ی نقض عهد توسط طرف های مذاکره و عیان شدن چهره ی واقعی شان، باز هم باید دست برتر را به آنان داده و این گونه صغرا و کبرای قیاس را به نفع آنان تغییر می دادیم؟

در همین باره رهبر معظم انقلاب نیز در دیدار با فرماندهان و کارکنان نیروی دریایی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی فرموده بودند: «وقتی صحبت مذاکره می شود، می گویند آقا شما چرا با مذاکره ی با آمریکا مخالفت می کنید؟! خب امیر المؤمنین هم مذاکره کرد با فلان کس، امام حسین هم مذاکره کرد! خب اینها نشان دهنده ی سهل اندیشی است، نشان دهنده ی نرسیدن به عمق مسئله است. این جور نمی شود مسائل کشور را تحلیل کرد! با این نگاه عامیانه و ساده اندیشانه نمی شود به مصالح کشور رسید. اولاً



امیرالمؤمنین که با زبیر یا امام حسین که با ابن سعد حرف می‌زند، او را نصیحت می‌کند؛ بحث مذاکره‌ی به معنای امروزی نیست؛ مذاکره‌ی امروزی یعنی معامله، یعنی یک چیزی بده، یک چیزی بگیر. امیرالمؤمنین با زبیر معامله می‌کرد که یک چیزی بده، یک چیزی بگیر؟! امام حسین با ابن سعد معامله می‌کرد که یک چیزی بده یا یک چیزی بگیر؟! هدف این بود؟ تاریخ را این جور می‌فهمید؟ زندگی ائمه را این جور تحلیل می‌کنید؟ امام حسین رفت نهیب زد، نصیحت کرد، گفت از خدا بترس؛ امیرالمؤمنین زبیر را نصیحت کرد، خاطره‌ی زمان پیغمبر را یادش آورد، و گفت از خدا بترس؛ اتفاقاً اثر هم کرد، زبیر خودش را از جنگ کنار کشید. امروز مذاکره به این معنا نیست؛ برای این که ما با آمریکا که شیطان بزرگ است، باید مذاکره کنیم یک عده‌ای واقعا با نگاه سهل‌اندیشانه و عوامانه و بدون فهم حقیقت حال، مثال می‌آورند و در روزنامه می‌نویسند، در سایت می‌نویسند و در سخنرانی می‌گویند که چرا امیرالمؤمنین با زبیر مذاکره کرد، ولی شما با آمریکا مذاکره نمی‌کنید؟! یعنی این قدر اشتباه در فهم مسئله وجود دارد!»

سخن آخر آن که یک پدر وقتی با اشتباه فرزندش مواجه شود ممکن است موقتا با او همراهی کند. این تدبیر خودش یک جور تعلیم است. به سخن دیگر مدارای مرشدگونه با خطای فرزند، در نهایت به رشد او منجر می‌شود. به همین جهت رهبرانقلاب ماجرای مذاکره با آمریکا را نرمش قهرمانانه دانستند و همین نرمش را هم نوعی مبارزه تلقی کردند. رهبری در ماجرای صلح امام حسن مکررا فرموده‌اند که حضرت با صلح تنها سبک مبارزه را تغییر دادند.

و اما کم‌ترین توقعی که از علمای دین و تاریخ‌دانان می‌رود، آن است که به هنگام وقوع چنین استفاده‌های تطبیقی نادرست و ناصوابی، واکنشی درخور نشان دهند تا اجازه ندهند هر تاریخ‌نادانی (!) با استفاده از وقایع تاریخی -خصوصا وقایع تاریخی مرتبط با اهل بیت علیهم السلام- ناتوانی‌های خود را توجیه و تاویل نماید.



فرزند ارشد امام

فاطمه خواجه

پژوهشکده مطالعات میان رشته ای قرآن کریم

سید مصطفی خمینی، فرزند حضرت امام رحمة الله علیه بنیانگذار نظام جمهوری اسلامی و از فعالان سیاسی تا پیش از انقلاب ایران بود. او در ۲۱ آذر ۱۳۰۹، در قم متولد شد. تحصیلات ابتدایی را در مدرسه‌های باقریه و سنایی به پایان رساند. در سال ۱۳۲۵ به تحصیل علوم اسلامی پرداخت و در سال ۱۳۳۰ سطح را به پایان رساند و در درس خارج میرزا حسن موسوی بجنوردی و سید حسین طباطبایی بروجردی



حضور یافت. سید مصطفی علاوه بر اجتهاد در فقه و اصول، در علوم معقول و منقول نیز مهارت داشت.

سید مصطفی همراه پدرش از همان روزهای نخستین فعالیت‌های سیاسی پدرش بر ضد حکومت پهلوی، در کنار او به فعالیت سیاسی پرداخت و در پیش برد حرکت اسلامی نقش به‌سزایی داشت. امام خمینی در روز ۴ آبان ۱۳۴۳ علیه لایحه کاپیتولاسیون و انقلاب سفید سخنرانی کرد و چند روز بعد در ۱۳ آبان شبانه دستگیر و به ترکیه تبعید شد. پس از این ماجراها، نیروهای امنیتی ایران، سید مصطفی خمینی را دستگیر و به ترکیه و سپس عراق تبعید کردند. او در نجف نیز به مبارزه بر ضد حکومت پهلوی پرداخت و به اعتقاد بسیاری از مورخین، مشاور برجسته‌ای برای امام خمینی بود. ساواک که از سابقه مبارزاتی سید مصطفی خیر داشت، در ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ دستور جلب او را به همراه ملاعلی لطفیان به شهربانی قم صادر کردند. مأموران زمانی که مصطفی در خانه‌ی آیت‌الله مرعشی نجفی مشغول صحبت با ایشان بود، به آن جا یورش بردند و او را دستگیر کردند و به مدت ۵۷ روز در زندان قزل قلعه و در سلول انفرادی زندانی کردند. در ۸ دی ۱۳۴۳ او و ملاعلی لطفیان را از زندان آزاد کرده و در ۱۳ دی، در حالی که تنها ۵ روز از آزادی‌اش می‌گذشت، به دنبال استقبال چشمگیر مردم، مأموران حکومتی به خانه او در قم حمله کردند و بار دیگر مصطفی را دستگیر نموده و به تهران اعزام می‌کنند.

سید مصطفی خمینی یک سال در شهر بوسای ترکیه به حالت تبعید ماند اما باز سعی در بازگشت به ایران کرد و با رئیس سازمان امنیت بوسای در این زمینه اقدام به گفتگو کرد تا در مورد بازگشتش به ایران با نعمت‌الله نصیری گفتگو کند. نصیری شرط حضور او را ماندن در خانه‌ای روستایی و عدم ارتباط با انقلابیون اعلام کرد که با عدم موافقت سید مصطفی، وی به همراه پدرش در تبعید ماند.

تبعید به عراق

در ۱۳ مهر ۱۳۴۴ سید مصطفی خمینی و پدرش، حضرت امام، از ترکیه به عراق برده شدند و در ۲۳ مهر در نجف ساکن

شده و با هم شروع به تدریس کردند. مصطفی در عراق نیز از مبارزه دست نکشید و به دنبال اوج‌گیری نهضت رهایی بخش فلسطین، تلاش کرد که روحانیون خارج از کشور به پایگاه‌های فلسطین بروند و در آن جا دوره ببینند، وی حتی خود تحت آموزش‌های نظامی قرار گرفت. فعالیت‌های او سبب شد که در ۲۱ خرداد ۱۳۴۸ رئیس جمهور وقت عراق، احمد حسن البکر، او را تهدید به مرگ کند.

سید مصطفی خمینی در ۱ آبان ۱۳۵۶ در ۴۷ سالگی طی حادثه‌ای که جزئیات آن همچنان مورد بحث است، در شهر نجف در گذشت. امام خمینی در تشییع جنازه فرزندش همانند تشییع جنازه‌های دیگر فقط پنج دقیقه مانده به آغاز تشییع جنازه در محل حضور یافت و پس از حرکت دادن جنازه تا محل مشخصی جمع را همراهی کرد و سپس بازگشت. بعضی بر این باورند که مرگ آقا مصطفی، سنگین‌ترین ضربه برای امام بود. این اتفاق به جهت پیامدهای آن در داخل ایران نیز قابل تأمل است؛ چرا که مراسمی که در عزای وی برگزار می‌شد، در تشدید مخالفت‌ها و فعالیت‌های ضد حکومت پهلوی مؤثر بود. از سویی عده‌ای معتقدند که با مرگ سید مصطفی، نهضت خمینی شتاب بیشتری یافت و امام مبارزه را جدی‌تر دنبال کرد، بنظر می‌رسد از این جهت، امام در سخنرانی‌اش به همین مناسبت مرگ مصطفی را از «الطاف خفیه الهی» نامید. در پی مرگ مشکوک آقا مصطفی، امام خمینی در پیامی کوتاه چنین نوشت: «انا لله و انا الیه راجعون؛ در روز یکشنبه نهم ذی القعدة الحرام ۱۳۹۷ مصطفی خمینی، نور بصرم و مهجه قلبم دار فانی را وداع کرد و به جوار رحمت حق تعالی رهسپار شد. اللهم ارحمه واغفر له واسکنه الجنة بحق اولیائک الطاهرین علیهم الصلوه والسلام.»

نماز را آیت‌الله سید ابوالقاسم خویی بر پیکر مطهر او اقامه کرد و پس از تشییع، وی را در حرم حضرت علی ابن ابی‌طالب و در کنار قبر آیت‌الله محمدحسین غروی اصفهانی (کمپانی) دفن کردند.

سید مصطفی خمینی بعد از شش سال تحصیل در ۲۲ سالگی حدود سال ۱۳۳۰ خورشیدی به دوره‌ی تخصصی خارج اصول و فقه وارد شده و در فقه و اصول از اساتیدی بهره برد که عبارتند از: آیات عظام سید حسین طباطبایی بروجردی، محقق داماد، سید روح‌الله خمینی (پدرش)، محمد صادقی تهرانی، سید محمود حسینی شاهرودی، سید ابوالقاسم خویی، میرزا باقر زنجانی و سید محسن حکیم. ایشان علاوه بر اجتهاد در فقه و اصول، در علوم معقول و منقول نیز دارای تبحر بوده است و دانش حکمت و فلسفه و عرفان را از آیات عظام: سید رضا بهاء‌الدینی، فکور یزدی، والد محقق، سید محمدحسین طباطبایی، سید ابوالحسن رفیعی قزوینی، سید هاشم حداد فراگرفته و به سن ۳۰ سالگی نرسیده بود که جامع معقول و

منقول شد. شهید سید مصطفی علاوه بر تدریس علوم اسلامی دارای آثار و تالیفات زیادی نیز می‌باشد: القواعد الحکمیة (حاشیه بر اسفار)، کتاب البیع (دوره کامل مباحث استدلالی بیع در سه جلد)، مکاسب محرمة (در دو جلد)، مبحث اجاره، مستند تحریر الوسیله، تعلیقه‌ای بر عروة الوثقی، تفسیر القرآن الکریم (در چهار جلد که ناتمام می‌باشد)، تحریرات فی الاصول (از اول اصول تا استصحاب تعلیقی)، شرح زندگانی ائمه معصومین علیه السلام (تا زندگانی امام حسین علیه السلام)، کتاب الاصول، القواعد الرجالیة، کتابی در مبحث نکاح، حاشیه بر شرح هدایه، حاشیه بر مبدأ و معاد ملاصدرا، حواشی بر وسیله النجاه آقا سید ابوالحسن اصفهانی، تطبیق هیئت جدید بر هیئت نجوم اسلامی، و حاشیه بر خاتمه‌ی مستدرک. مجله‌ی حوزه در شماره ۸۱۸۲، تعداد ۴۰ عنوان از آثار مصطفی خمینی را فهرست کرده است.

آیت الله محسن اراکی در وصف ایشان می‌گوید: «مرحوم آقا مصطفی در فروع علوم مختلف یعنی در فقه و اصول و تفسیر و... صاحب نظر بود و مباحث محققانه‌ای هم نوشته است. وی معتقد بود که تفسیر حقیقی قرآن از قدرت ما خارج است، ولی آنچه می‌توانیم از قرآن درک کنیم در کی است که از ذات خدا داریم؛ البته در کی از ذات نداریم، ولی به جلوه‌های الهی توجه می‌کنیم و از آن به معرفت خدا پی می‌بریم و در تفسیر هم این گونه است.»

حجت‌الاسلام حمید روحانی نیز می‌گوید: «حاج مصطفی انسانی بسیار متواضع و خاکی بود و او را به عنوان طلبه فرض می‌کردند، اما امروز می‌بینیم که از نظر عرفانی و علمی در چه جایگاهی بوده است؛ خودسازی ایشان بی نظیر بود و به گونه ای خودش را تربیت کرده بود که خود را از کوچکترین طلبه هم کمتر می‌دید و هرگز در محفلی دنبال این نبود که در کنار علما و شخصیت‌ها بنشیند بلکه با طلاب گرم و رفتاری رفاقت آمیز داشت. حاج مصطفی در محضر امام ایدا خودنمایی نشان نمی‌داد و خودش را آقازاده نمی‌دید و نقشی برای خود قائل نبود؛ وقنی اعلامیه‌ی امام پخش می‌شد، ولی او متوجه انتشار آن نمی‌شد، هرگز از اینکه او را در جریان این امور قرار نداده اند، ناراحت نمی‌شد و خم به ابرو نمی‌آورد. من در سال ۱۳۳۹ وارد حوزه شدم که آقا مصطفی منظمه و حکمت تدریس می‌کرد و مرحوم آیت الله مؤمن و شاهچراغی از جمله شاگردان ایشان بودند؛ وی در علوم اسلامی تبحر عجیبی داشت و اقوال همه‌ی علمای سلف و معاصر را در علم اصول و فقه می‌دانست. یک‌بار بنده از وی پرسیدم که چه زمانی مجتهدی شدید که ایشان فرمود یادم نیست، ولی چند سالی بعد از بلوغ نبود؛ یعنی ایشان ۲۰ ساله بود که به اجتهاد رسیده است که نشان از نبوغ وی دارد.»





مردی از جنس نور

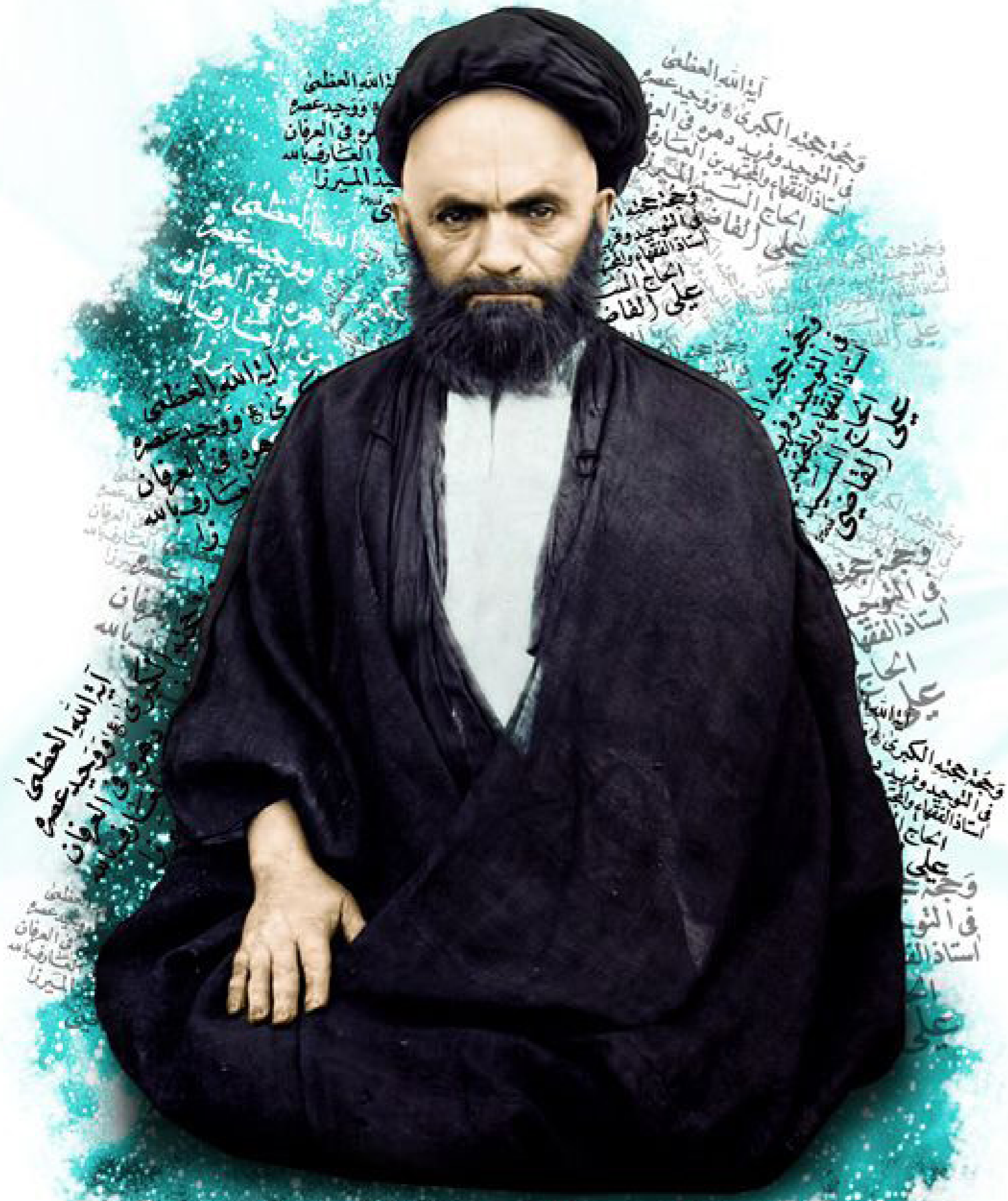
روایتی کوتاه از زندگی آیت الله سید علی قاضی

علی قربانی

کارشناسی مدیریت دولتی / دانشگاه شهید بهشتی

گاهی کتابی را روبرویمان باز می‌کنیم و ده خط نخوانده، کتاب را به سمت دیگری پرت می‌کنیم. گویا از خواندن خسته شده‌ایم. دلیل اصلی این کار را می‌توان جذابیت نداشتن آن موضوع، حداقل برای ما بیان کرد. داستان زندگی دیگران، شاید از گسترده‌ترین موضوعاتی باشد که کسل‌کننده‌ترین متن‌ها را برای ما رقم می‌زند. سوال هایی از جمله این‌که به من چه ربطی دارد؟ چه سودی به من می‌رساند و... از جمله سوال‌هایی است که شاید در مواجهه با کسانی که برای آنان در حال شرح یک زندگی نامه هستیم، برخورد کنیم. اما لازم است بدانیم اگر چه شاید شربتی تلخ می‌باشد؛ اما همان موجب بهبود و درمان بیماری می‌شود. شاید زندگی دیگران جذابیت متنی کم‌تری برای ما داشته باشد اما از اهم موارد است که باید به آن توجه کنیم.

به عبارتی دیگر تاریخ برگه‌ای از تجربه‌های ماست. تجربه‌هایی که بعضی از آن‌ها مهر تایید و نیکو بودن بر آن‌ها خورده و بعضی دیگر تجربه‌هایی بوده‌اند که سراسر درد بوده‌اند. تاریخ می‌خوانیم که درس بگیریم. تجربه‌ها و زندگی دیگران را بررسی می‌کنیم که اگر دیگری پایش را در چاله‌ای گذاشته بود و یا حتی بدتر، در چاهی فرو رفته بود ما دیگر به عذاب آن چاه گرفتار نشویم! و علاوه بر این



خراسانی ادامه داد و در سن ۲۷ سالگی به درجه اجتهاد رسید. او همچنین در نزد شیخ محمد بهاری و سید احمد کربلایی (بکاء) مکارم اخلاق و علوم عرفانی آموخت. در واقع او به طور غیر مستقیم شاگردی مکتب عارف بزرگ و والامقام، آخوند ملاحسینقلی همدانی را نیز کرده است. سید علی قاضی در لغت عرب بی نظیر بوده است، گفته شده که او چهل هزار لغت از حفظ داشت و شعر عربی را چنان می سرود که اعراب تشخیص نمی دادند سراینده‌ی این شعر غیرعرب است. مرحوم قاضی در سال‌های آخر عمر به بیماری استسقاء مبتلا شد و در بهمن ۱۳۲۵ شمسی درگذشت. مرحوم آقا سید جمال‌الدین گلپایگانی بر او نماز خواند و در وادی السلام، نزدیک مقام امام زمان در کنار پدرش به خاک سپرده شد.

بزرگی اسم اساتید آقا سید علی قاضی، می تواند به حصول علمی که برای او دست یافته بود، اشاره کند اما اسم شاگردان او می تواند مهر نهایی بر بزرگی این عالم ربانی بزند. شاگردانی چون سید هاشم حداد، آیت‌الله محمدتقی بهجت فومنی، شهید سید عبدالحسین دستغیب، علامه سید محمد حسین طباطبایی، سید ابوالقاسم خویی، سید حسن مسقطی و بسیاری دیگر، می تواند به جایگاه والای این استاد علوم دینی اشاره داشته باشد.

اکنون خوب است به نمونه گفتارهایی که در باب این عالم بزرگ آمده است توجهی داشته باشیم:

«از صدر اسلام تاکنون عارفی به جامعیت قاضی نیامده است. آقای قاضی یک عالمی بود که از جهت فقاہت بی نظیر بود. از جهت فهم روایت و حدیث بی نظیر بود. از جهت تفسیر و علوم قرآنی بی نظیر بود، حتی از جهت تجوید و قرائت قرآن؛ و در مجالس فاتحه‌ای که احیاناً حضور پیدا می نمود، کمتر قاری قرآن بود که جرئت خواندن در حضور وی را داشته باشد، چرا که اشکال‌های تجویدی و نحوه‌ی قرائتشان را می گرفت.»

نکته‌ای که خوب است در باب یکی از مشکلاتی که برای سید علی قاضی ایجاد شده بود صحبت شود این است که مخالفت برخی علما با وی سبب بی حرمتی برخی از مردم به وی شده بود، چنان که سجاده از زیر پایش کشیدند و همچنین او را تهدید به قتل کردند. ظاهراً علاقه‌ی وی به ابن عربی و مولوی و دل‌بستگی و مراوده‌ی یکی از صوفیان نجف بهار، موجب بروز این مخالفت‌ها و وارد کردن اتهام تصوف به قاضی شده بود.

مرحوم قاضی بخشی از قرآن را تفسیر نموده و تألیفاتی نیز در فقه و اصول داشته که اکثر آن‌ها از بین رفته است یا ناتمام مانده‌اند؛ اما آن‌چه باقی مانده، تعلیق‌های بر کتاب ارشاد مفید است. وی این کتاب را در ۲۱ سالگی تصحیح

کرده و در ۱۷ ربیع الاول ۱۳۰۸ آماده‌ی چاپ شده است. استاد در این تعلیق، شرح حال شیخ مفید را نگاشته است. البته در کنار این موضوع اشعاری نیز از او به جا مانده‌اند.

اما اگر از این دست جزئیات و

گذر بر برگ‌های زندگی

ایشان بگذریم،

می‌رسیم به اصل

و مطلوب

خودمان،

گرفتار

چند

پند

از

ایشان

باعث پا

در رکاب

بودن ما و پر

شدن بخشی از

کاسه رزق و روزی

معنوی ما بشود. امید

است پس از خواندن، به کار نیز

بندیم. در قسمتی از وصیت‌نامه‌ی ایشان

می‌خوانیم که: «اما وصیت‌های دیگر، عمده‌ی آن‌ها

نماز است. نماز را بازاری نکنید، اول وقت به جا بیاورید با خضوع و خشوع! اگر نماز را تحفظ کردید، همه چیزتان محفوظ می‌ماند و تسبیحه صدیقه کبری سلام الله علیها و آیه‌ی الکرسی در تعقیب نماز ترک نشود؛ واجبات است و

در مستحبات تعزیه داری و زیارت سیدالشهداء مسامحه ننمایید و روضه هفتگی ولو دو سه نفر باشد، اسباب گشایش امور است و اگر از اول عمر تا آخرش در خدمات آن بزرگوار از تعزیت و زیارت و

غیرهما به جا بیاورید، هرگز حق

آن بزرگوار ادا نمی‌شود

و اگر هفتگی ممکن

نشد، دهه اول

محرم ترک

نشود.

دیگر

آنکه،

اگر

چه

این

حرفها

آهن سرد

کوبیدن است،

ولی بنده لازم است

بگویم، اطاعت والدین،

حسن خلق، ملازمت صدق،

موافقت ظاهر با باطن و ترک

خدعه و حيله و تقدم در سلام و نیکویی

کردن با هر بر و فاجر، مگر در جایی که خدا نهي

کرده. اینها را که عرض کردم و امثال اینها را مواظبت

نمایید! الله الله الله که دل هیچ کس را نرنجانید! تا توانی دلی

به دست آور دل شکستن هنر نمی‌باشد.»

قاضی دیگران را به مانند خودش به احراق دعوت می‌کرد،

او این طریقه را از قرآن کریم (مانند آیه استرجاع) الهام گرفته بود. در این طریقه، سالک باید بداند که همه چیز ملک مطلق خداست و او فقر ذاتی دارد و این تفکر سبب سوختن تمام نیت و صفات او می‌شود، لذا به آن احراق می‌گویند. وی به تغییرات و نو شدن اهمیت نشان می‌داد در این باب می‌توانیم به این نکته از او اشاره کنیم که به نظام آموزشی و برخی کتاب‌های درسی حوزه‌های علمیه انتقاد داشت، خصوصاً در مورد کتاب‌های درسی عقیده داشت که باید کتاب‌های جدید جانشین متون قدیمی شوند، حتی از شاگردش، مرحوم عباس قوچانی، خواست که «جواهر الکلام» اثر مرحوم محمدحسن نجفی (صاحب جواهر) را از نو تحریر کند و او هم ۲۱ جلد از دوره‌ی ۴۳ جلدی این کتاب را با تحقیق و تعلیق خود نوشت. این اثر در ۱۳۶۵ شمسی در تهران منتشر شد. یا او به دامادش میرزا ابراهیم شریفی و به سید محمد حسین طباطبائی پیشنهاد کرد که سیره‌ی نبوی شیعی بنویسند، چون غالب سیره‌ها تألیف غیر شیعه‌اند.

در باب او و نماز شب او این گونه نوشته‌اند که: سید علی آقا همه چیز را در نماز شب و تهجد شبانه می‌دید و سفارش‌های اکیدی بر شاگردان خود داشت که نماز شب را اقامه کنند. علامه طباطبایی می‌گوید: «چون به نجف اشرف برای تحصیل مشرف شدم به خاطر قربات و خویشاوندی به محضر قاضی رفتم، روزی کنار در مدرسه‌ای ایستاده بودم که قاضی از آن جا عبور می‌کرد؛ چون به من رسید، دست خود را بر روی شانه‌ی من گذاشته و فرمود: «ای فرزند! دنیا می‌خواهی، نماز شب بخوان و آخرت می‌خواهی، نماز شب بخوان.»

و اما سخن آخر این که می‌توان ساعت‌ها در مورد مرحوم سید علی قاضی و طریقه‌اش صحبت کرد؛ توکل او بر خدا، تواضع، رسیدگی به محرومین و دیگر ویژگی‌های اخلاقی او یادآوری کرد و علاوه بر این موارد می‌توان به پیشنهادات او به اقشار مختلف جامعه و شاگردانش نیز نگاهی داشت. اما نکته مهم‌تر همان طور که بیان شد، این است که فرق است بین خواندن و خواستن و عمل کردن، و امید است که اگر یک کلمه از او خواندیم به کار ببندیم؛ زیرا صدها صفحه کتاب و هزاران جمله زیبا، بدون همراهی و ملازمه‌ی عمل فایده‌ای ندارد و همانند درختی بدون ثمر است.



جهت ارائه انتقادات و پیشنهادات و همچنین کسب اطلاعات
بیشتر برای همکاری با ما به آیدی زیر مراجعه فرمایید.
mesbah_sbu_admin



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا
وَمَا يُلْقِيهَا إِلَّا بِالْحَمْدِ الْعَاقِلُونَ